

سه‌شنبه ۳۰ خرداد ۱۴۰۲ - ۲۰ ژوئن ۲۰۲۳ - ۱ ذیحجه ۱۴۴۴ - سال بیستم - ۱۶ صفحه - شماره ۴۰۷ - ۴۰۰۰ تومان

## شبهای بخارا در زنجان

برادران رحمتی تجلیل شدند

صفحه‌ی ۱۵



## معاون مسکن و ساختمان اداره کل راه و شهرسازی استان با اشاره به بخش بازآفرینی شهری؛

# مداخله‌ی دولت باید به حداقل برسد



معاون مسکن و ساختمان اداره کل راه و شهرسازی استان زنجان، بابیان اینکه مداخله دولت در بخش بازآفرینی شهری باید به حداقل برسد، گفت: از ظرفیت سازمان‌های مردم نهاد، نهادهای غیردولتی و بخش خصوصی در این خصوص استفاده به‌گزارش هم‌لی زنجان، سعید شاهین فر در جلسه تشکیل حلقه‌ی میانی بازآفرینی در محل

اداره کل راه و شهرسازی استان، بر لزوم تشکیل مرتب جلسات ستاد بازآفرینی شهرستانها در استان تاکید کرد و گفت: باید بر گزاری این جلسات تقویت شده و طرح‌های عملیاتی پیشنهادشده توسط دبیران و مدیران شهرها در این زمینه مشخص شده است. بابیان از اعتبارات لازم برای شهرستان خود برای بازآفرینی شهری داشته باشند و انگیزه‌های خود را در ستاد مطرح کنند و مصوب شد که کمیسیون ماده ۵ بررسی می‌شود. اجرای طرح‌های بافت‌های بازآفرینی شهری در ۴ شهرستان شاهین فر، بابیان اینکه شهرهای زنجان، لاهیجان، خرمدره و قباد چهار شهر هدف بافت‌های بازآفرینی شهری هستند و طرح‌های بازآفرینی شهری در این شهرها اجرا می‌شود، گفت: از سال ۹۸ در بخش ستاد بازآفرینی شهری پروژه‌هایی در سطح استان زنجان با مشارکت دستگاه‌های مرتبط انجام شده است. وی، بابیان اینکه بازآفرینی شهری رویکردی جدید در نوسازی و بازسازی بافت‌های فرسوده شهری است، گفت: در مقطعی بعد از انقلاب مهاجرت به برخی از مناطق در شهر زنجان سرعت گرفت. معاون مسکن و ساختمان اداره کل راه و شهرسازی استان زنجان

این است که مستند ندارند. مهدی طالب افزود: عمده دلایلی که در سکونت‌گاه‌های غیر رسمی ساخت و ساز انجام نمی‌شود عدم وجود امتیاز است و سازنده و ثبوت مال به دنبال منفعت مالی خود است و همچنین ساکنین این محلات هم توان مالی ندارند و در این میان تسهیلات بانکی باید پشتیبانی برای این مردم در این محلات باشد.

حوزه عمران شهری عقب‌ماندگی دارد در ادامه شهردار خرمدره، بابیان اینکه بازآفرینی شهری ملی از برنامه ریزی برای ۲۰ میلیون نفر جمعیت کشور است، گفت: هنوز این موضوع در سطح کلان‌مقیاسی اثر نگذاشته و سهمی از تجهیزات، منابع و اعتبارات را نتوانسته به خود اختصاص بدهد. امیر هوشنگ نوری آرا، تصریح کرد: استان زنجان در بحث مسکن جایگاه خوبی در ابعاد مختلف دارد و در این راستا اداره کل راه و شهرسازی استان موفق عمل کرده است. وی افزود: اگر سقف تسهیلات در محلات بافت فرسوده افزایش یابد مردم استقبال خوبی می‌کنند. نوری آرا تاکید کرد: در حوزه عمران شهری عقب‌ماندگی زیادی در شهرستان خرمدره وجود دارد و در طول ۵ سال گذشته و تاکنون ۲۵ میلیارد تومان در محدوده بازآفرینی هزینه شده است.

به نام آنکه جان را فکرت آموخت  
جواغ دل به نور جان برافروخت



اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی  
استان زنجان



خانه مطبوعات  
استان زنجان

### خانه مطبوعات

### استان زنجان با

### حمایت اداره کل

### فرهنگ و ارشاد

### اسلامی استان

### زنجان برگزار

### می‌کند:

## فرهنگیان

### اهداف جشنواره:

۱. ارتقاء سطح کیفی خبر و اطلاع‌رسانی در استان
۲. گسترش فرهنگ مطالعه و روزنامه‌خوانی
۳. شناسایی نقاط قوت و ضعف رسانه‌های استان
۴. توسعه ظرفیت‌های موجود مطبوعات

### بخش‌های موضوعی:

۱. خانواده و ترویج سبک زندگی اسلامی-ایرانی
۲. دین و معنویت
۳. توجه به سبک پوشش اسلامی ایرانی و افزایش عفت عمومی
۴. تشویق به جوانی جمعیت و فرزندآوری
۵. راهکارهای افزایش امید و نشاط اجتماعی
۶. تقویت روحیه ایثار، شهادت و مقاومت
۷. کاهش آسیب‌های فرهنگی و اجتماعی متوجه جوانان و خانواده‌ها در حوزه‌های مختلف
۸. تقویت اقتصاد فرهنگ و هنر در راستای برنامه هفتم توسعه با موضوع اقتصاد فرهنگ
۹. تقویت هویت تاریخی، بومی و محلی بر اساس هنر ایرانی و تمدن اسلامی
۱۰. توجه به فرهنگ کار و تولید و اقتصاد دانش‌بنیان
۱۱. توجه به فرهنگ مصرف‌پهنه‌آزری و حفظ محیط زیست
۱۲. تقویت فرهنگ کتابخوانی
۱۳. تبیین دستاوردهای نظام جمهوری اسلامی ایران و امید آفرینی

### بخش‌های اصلی:

۱. مقاله، یادداشت و سرمقاله
۲. عکس
۳. خبر
۴. گزارش
۵. مصاحبه
۶. نثر
۷. طراحی و صفحه‌آرایی
۸. طنز و مکتوب
۹. طرح و کاریکاتور

### ضوابط و مقررات شرکت در جشنواره:

۱. آثاری در جشنواره شرکت داده می‌شوند که در فاصله زمانی ابتدای تیرماه ۱۴۰۱ تا پایان خردادماه ۱۴۰۲ در یکی از نشریات استانی، خبرگزاری‌ها، پایگاه‌های خبری استان و نشریات سراسری (وزیرستان) منتشر شده باشد.
۲. آثاری پذیرفته می‌شود که نام صاحب اثر در صفحه منتشره قید شده باشد و مطالب با امضای مستعار پذیرفته نمی‌شود. (افرادی که آثار آن‌ها با نام مستعار و کد ثبت می‌گردید باید به تأیید مدیرمسئول رسانه رسیده باشد).
۳. تبصره: تمدن‌اندگی‌های نشریات سراسری و خبرگزاری‌ها به منزله مدیرمسئول رسانه شناخته نمی‌شوند و باید توسط مدیرمسئول در مرکز تأیید گردد.
۴. مطالب مربوط به رسانه‌های فاقد مجوز و همچنین پوئن‌های داخلی امکان شرکت در جشنواره ندارند.
۵. هر مقاله‌ای مجاز به شرکت در ۳ بخش از جشنواره می‌باشد و در هر بخش می‌تواند حداکثر تا ۳ اثر را بارگذاری نماید که در مجموع ۹ اثر پذیرفته می‌شود. در صورت ارسال آثار بیشتر، دبیرخانه جشنواره آثار دریافتی را به صورت تصادفی انتخاب و بقیه را حذف خواهد کرد.
۶. رسیدگی به آثار در مرحله‌ای و توسط دبیرخانه جشنواره و هیأت داوران جشنواره خواهد بود.
۷. هیأت داوران امکان ارسال اثر به جشنواره در اندازند و قاعده‌دوری بدین ترتیب خواهد بود که برای رد یا تأیید اثر، نظر تصف به اضافه یک رأی هیأت داوران تعیین کننده خواهد بود.
۸. تعداد اعضای شرکت کنندگان در بخش‌های مختلف جشنواره در تیرماه پذیرفته خواهد شد:
۱. بالای ۱۵ نفر شرکت کنند: نفقات اول، دوم و سوم انتخاب خواهد شد.
۲. ۱۵ تا ۱۰ نفر شرکت کنند: نفقات اول و دوم انتخاب خواهد شد.
۳. بین ۱۰ تا ۵ نفر شرکت کنند: فقط یک نفر
۴. تعداد آثار کمتر از مقدار تعیین شده در بخش‌های دیگر ادغام یا حذف می‌گردد.

### جوایز جشنواره:

- الف. بخش‌های اصلی:
- نفر اول در هر رشته: تندیس، لوح تقدیر و مبلغ ۲۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال
  - نفر دوم در هر رشته: لوح تقدیر و مبلغ ۱۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال
  - نفر سوم در هر رشته: لوح تقدیر و مبلغ ۱۲/۰۰۰/۰۰۰ ریال
- ب. بخش‌های موضوعی:
- تجلیل از رسانه‌ها برتر

الف. منتقاضیان شرکت در جشنواره می‌بایست با مراجعه به سایت [zanjan.pressfestival.ir](http://zanjan.pressfestival.ir) آثار خود را تا تاریخ ۱۴۰۲/۴/۲۰ بارگذاری نموده و از ارسال آثار به صورت فیزیکی خودداری نمایند.

اختتامیه: ۱۷ مرداد ۱۴۰۲ (روز خبرنگار)

نشانی دبیرخانه: زنجان - خیابان امام، میدان استقلال، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی

تلفن دبیرخانه: ۰۳۵۴۳۳۳۰۷۷

## جشنواره

میزین مطبوعات، خبرنگاری‌ها و پایگاه‌های خبری  
استان زنجان



## پرواز خارجی از فرودگاه زنجان به ترکیه و عتبات عالیات در دستور کار است

**سبز میدان** -مدیر فرودگاه زنجان گفت:برقراری پرواز از فرودگاه استان به مقصد ترکیه و عتبات عالیات به طور جدی در دستور کار است که عملیاتی شدن آن برای استان ارزش افزوده بالایی دارد. محمد قاسمی روز شنبه در گفت و گو با خبرنگار ایرنا افزود:برای برقراری پرواز از پروگاه استان به مسیرهای مختلف در حال ریزی هستیم که در برخی موارد نتایج خوبی حاصل شده است.

وی با بیان اینکه برقراری پرواز از زنجان به ترکیه ظرفیت لازم را دارد چرا که نیاز صنایع، شرکت های تجاری و عموم مردم است، اضافه کرد:برای تحقق این مهم باید بخش خصوصی یانیمه دولتی همانند اتاق بازرگانی پای کار باشد.این مسوول تاکید کرد:این نوع پرواز خارجی به شدت نیاز صنعت و معدن، اتاق بازرگانی و حتی اقسار مختلف است که ما می‌لوریم در آینده‌ای نزدیک تحقق یابد.

مدیر فرودگاه زنجان با بیان اینکه برقراری پرواز عتبات عالیات هم به دلیل درخواست متقاضیان مورد توجه قرار گرفته است، اضافه کرد: بارهنگام این مسیر می توان برای افزایش پروازهای آن برنامه ریزی کرد که متولی این کار اداره حج و زیارت استان است.

وی با بیان اینکه پرواز هوایی زنجان به کیش هم در دستور کار قرار دارد که تحقق این مهم منوط به استقبال شهروندان است، یادآور شد:نخستین سال پیش پرواز هوایی زنجان به کیش حدود سه ماهه برقرار شد که استقبال متوسطی داشت اما شرکت هواپیمایی به دلیل سود بیشتر در مسیر دیگری از ادامه کار انصراف داد.

این مسوول با بیان اینکه فرودگاه زنجان به لحاظ بین المللی مرز هوایی محسوب می شود، اظهار داشت: بر این اساس امکان پروازهای خارجی در این فرودگاه همانند فرودگاههای دیگر وجود دارد وی با بیان اینکه فرودگاه زنجان آمادگی دارد هر تعداد پرواز در طول روز و مبتنی بر نیاز رانجام دهد و مشکلی در این خصوص ندارد، خاطر نشان کرد:فرودگاه این استان به لحاظ تجهیزات ناوبری و فرودگاهی برای پروازهای شتابه روزی مشکلی ندارد.

فرودگاه زنجان طی چند سال گذشته بنا به دلایل مختلف نیمه تعطیل بود و از ابتدای سال جاری با برقراری پرواز زنجان به مشهد و بالعکس، فعالیت خود را از سر گرفته.

## کالاهای تولیدی زنجان به ۳۵ کشور صادر می شود

**سبز میدان** -رئیس اتحادیه صادرکنندگان استان زنجان با بیان اینکه طی سال گذشته صادرکنندگان این استان بالغ بر ۵۸۰ میلیون دلار صادرات داشتند، گفت: عمده اقلام صادراتی زنجان شامل شمش روی، ترانسفورماتور، پروپیل و مقول مسی بوده که به بیش از ۳۵ کشور صادر شده است.

به گزارش ایرنا، مهرداد رنگ رونا با بیان اینکه عمده کشورهای طرف معامله استان نیز شامل ترکیه، عراق، امارات، پاکستان و هند بوده است، تصریح کرد: بر اساس آمار ی است که سازمان توسعه تجارت ایران اعلام کرده سهم استان زنجان از میزان صادرات کشور به میزان ۱.۲ درصد است. وی اظهار کرد: خوشبختانه وضعیت صادرات ما بر اساس برنامه ریزی که از سالهای گذشته صورت گرفته روند رویه رشدی را تجربه کرده است که باید آن را حفظ و در راستای افزایش آن از لحاظ ارزش آوری و صادرات کالای با ارزش افزوده بالاتر تلاش کنیم.رنگ رونا افزود: طی چند سال گذشته بر نامه صادراتی استان در قالب نقشه راه تجارت خارجی تدوین شده بود که این نقشه هر ساله نیازمند اصلاح و به روز رسانی با توجه به وضعیت همان سال است.

رئیس اتحادیه صادرکنندگان استان زنجان با بیان اینکه در آن نقشه راه به صورت کامل کشورهای جدید صادراتی ما با توجه به ظرفیت و پتانسیلی که در استان وجود دارد دیده شده تا در راستای عملیاتی کردن آن گام برداشته شود.افزود:ایپدیمی کرونا و بسته بودن مرزها و محدودیت ها و ممنوعیت ها در کشور های هدف صادراتی طی چند سال گذشته روند عملیاتی کردن نقشه راه را کند کرده بود که خوشبختانه در حال حاضر این موارد بسیار کاهش پیدا کرده و صادرات روند خود را ادامه می دهد.رنگ رونا با بیان اینکه اتحادیه صادرکنندگان استان انعام هیات تجاری به کشور هند را در دستور کار دارد، خاطر نشان کرد: ما به دنبال افزایش سهم تجارت با کشور هند هستیم که با توجه به جمعیت بالای آن یک بازار خوب بوده و کالاهای صادراتی استان نیز در آن کشور مقبول است و با یک بازاریابی و حضور موفق می تواند صادرات ما به آن کشور را افزایش دهد.

## نیروگاه مقیاس کوچک دو مگاواتی روی پرور وارد مدار شد

**سبز میدان** -سبا هفد به تأمین برق پایدار در پیک بار سال ۱۴۰۲، نیروگاه مقیاس کوچک دو مگاواتی روی پرور وارد مدار شد. به گزارش روابط عمومی شرکت توزیع نیروی برق نیروی برق استان زنجان، نیروگاه گازی ۲ مگاوات تولید انرژی برق و به شبکه سراسری توزیع برق متصل شد. پیام جوانی، مدیرعامل شرکت توزیع نیروی برق استان با اعلام این خبر گفت: با هدف کمک به تأمین برق پایدار در پیک بار سال ۱۴۰۲ این نیروگاه با ظرفیت ۲ مگاوات تولید انرژی برق و صرف مبلغ بالغ بر ۴۰۰ میلیارد ریال اعتبار، توسط بخش خصوصی احداث و وارد مدار تولید برق شده و به شبکه توزیع برق سراسری متصل شد.وی افزود: این پنجمین نیروگاه گازی مقیاس کوچک استان زنجان بوده که عملیات اجرایی اتصال به شبکه سراسری از آبانماه سال گذشته آغاز و پایان فروردین ماه ساجاری به پایان رسید.

وی تصریح کرد:از مجموع ۲۲ هزار ۶۹۰ کیلووات نیروگاه های مقیاس کوچک در حوزه شرکت توزیع نیروی برق استان زنجان تعداد ۵ نیروگاه گازی به ظرفیت ۱۱۶۰۰ کیلووات، ۹۱ نیروگاه خورشیدی به ظرفیت ۱۱ هزار و ۳۳۵ کیلووات و ۱۱ نیروگاه بادی به ظرفیت ۱۲۵ کیلووات هم اکنون فعال می باشند.

گفتنی است این نیروگاه گازی مقیاس کوچک با قرارداد خرید تضمینی ۵ ساله احداث شده که از مزایای این طرح دولت می توان به سرمایه گذاری مطمئن در حوزه انرژی و خرید تضمینی توسط دولت برای حداقل مدت ۵ سال، آلایندگی کم و امکان نصب در فضای شهری، جلوگیری از خاموشی برق، افزایش بازده تولید برق و کاهش اتلاف انرژی در صورت برقراری مولد در مجاورت مصرف کننده اشاره نمود.

**هفت حوض** -گیوه بافی زنجان از جایگاه و قدمت بالایی برخوردار است و می توان با ارائه طرح های به روز و جدید زمینه توسعه و صادرات این محصول و اقبال عمومی به آن را بیش از گذشته فراهم کرد.

گیوه نوعی پاپوش سنتی است که با استفاده از نخ های پنبه ای بافته می شود و بیشتر در مناطق گرمسیر استفاده می شود.

به گفته کارشناسان امر، گیوه زنجان تلفیقی از هنر زنان و مردان این خطه به شمار می رود، گیوه به عنوان نوعی پاپوش سنتی قدیمی دیرینه دارد و در گذشته در بسیاری از شهرهای مختلف ایران که آب و هوای خشک داشتند تولید می شده است.

زنجان یکی از استان های فعال کشور در زمینه صنایع دستی است که محصولات تولیدی آن تنوع زیادی دارد و یافته های باستان شناسی در این استان نیز بر قدمت انواع صنایع دستی در این منطقه گواهی می دهد.در زمان حاضر این هنر صنعتی فقط در چند شهر ایران از جمله زنجان به کمک علاقه مندان هنوز به حیات خویش ادامه می دهد.

هنرمندان و کارشناسان حوزه صنایع دستی زنجان معتقدند در صورت توجه به این هنر دستی می توان آن را به سایر مناطق و حتی دیگر کشورها صادر و با شیوه های به روز این هنر را همچنان حفظ کرد.

**توسعه گیوه زنجان در گرو توجه و حمایت**

صغری محمدی از جمله هنرمندان با سابقه گیوه بافی زنجانی است که ۲۹ سال سن دارد. به گفته خودش ۳۰ سال در این رشته فعالیت مستمر داشته و با عشق و علاقه خاص و ایده های مختلف برای شناساندن بیشتر آن تلاش کرده است.وی در خصوص چگونگی ورود خود به هنر گیوه بافی، گفت: از حدود ۱۵ سالگی با هنر گیوه بافی آشنا شدم و به طور مستمر به آن اشتغال داشتم و از سال ۹۱ به صورت حرفه ای وارد آن شدم. محمدی با بیان اینکه در زمان حاضر تمامی فرآیندهای کار گیوه بافی را انجام می دهد، ادامه داد: فراز و فرودهایی زیادی را برای رسیدن به موفقیت های کنونی سپری کرده ام، به طوری که خوشحالم گیوه تولید ما در بین عموم شناخته شده است. این هنرمند زنجانی اضافه کرد: هدف من این است گیوه بافی به صورت برند به عموم معرفی شود و حرفی برای گفتن داشته باشد. و به جایگاهی در سبد سوغاتی های مسافران و گردشگران دست یابد که البته در گرو طراحی های به روز، جدید، شاد است.

وی با بیان اینکه گیوه های کنونی در بازار از جذابیت کافی برخوردار نیست، اضافه کرد: برند بودن گیوه موجب می شود این نوع کالا کیفیت و دوام و قابلیت استفاده طولانی مدت را برای مخاطب داشته باشد.

**نوع بافت گیوه زنجان به صورت، قالب بافی بوده، و با گیوه های استان های دیگر تفاوت هایی دارد**

محمدی با بیان اینکه نوع بافت گیوه زنجان به صورت، قالب بافی بوده، با گیوه های استان های دیگر تفاوت هایی دارد، افزود: گیوه کنونی در بازار کار هنرمندان زنجانی است البته می توان گیوه های شهرهای دیگر همانند کرمانشاه را مشاهده کرد که طی چند سال گذشته با کارهای انجام گرفته این نوع

## سبزه میدان

# طرحی نو در اندازیم

**توسعه ی هنر گیوه بافی زنجان نیازمند طراحی به روز و جدید است**



محصول هم برای مردان و زنان کاربرد ی شده است.وی اظهار داشت:در زمان حاضر بایدله های جدید برای گیوه های تولیدی، کارهای جدیدی از طریق نقاشی و گلدوزی انجام می دهیم تا برای خریداران جذابیت داشته باشد و مشتری پسند بشود.این هنرمند به مشکلات کنونی فعالان این بخش اشاره کرد و گفت: امکان ارسال گیوه ها به کشورهای دیگر وجود ندارد و فقط می توان از طریق واسطه این کار را انجام داد.وی با بیان اینکه در زمان حاضر هنرمندان زیادی در زمینه گیوه بافی فعالیت می کنند و به نوعی بازار از این نوع محصول اشباع شده است، گفت: محصولات صنایع دستی سلیقه ای است و در این میان می توان با ساز و کارهایی زمینه صادرات آن را بیش از گذشته فراهم



کرد.این هنرمند زنجانی با تاکید بر اینکه در صورت حل موانع صادراتی، استمرار این روند امری مهم است، ادامه داد: برخی ها این محصول را به صورت فله ای تولید می کنند که مشتری فقط یکبار اقدام به خرید می کند و دیگر سفارش نمی دهد و بافتن آن اقدام کرده اضافه کرد: این حرفه، یک نوع اشتغال

چهره هایی که فقر را فریاد می زنند و مهر افرا می خوانند و ای دریغ که فقر چه به آسانی احتضار فضیلت است.

گزارش تصویری:حامد حنتی

خانگی محسوب می شود و محصولات تولیدی، مشتریانی از کشورهای هند، امارات و عراق دارد.

**فعالیت سه هزار گیوه باف در زنجان**

معاون صنایع دستی و هنرهای سنتی استان زنجان با بیان اینکه گیوه نوعی پاپوش تابستانی، سبکه، بادوام و مناسب برای راهپیمایی های طولانی است، ادامه داد: این هنر دارای قدمت طولانی ویژه مردان روستایی و از جمله صنایع دستی استان است و همه مراحل تولید آن، دستی انجام می شود.

سید مکابیل موسوی افزود: گیوه بافان برای بافت گیوه از موادی شامل پوست گاو، پنبه نری گاو و نخ تایلنده، رنگ، پارچه نازک نخ، کتیر، نخ تایلنده (قرقره)، تخت چرمی و پلاستیکی برای گیوه های طرح جدید، میخ پوست دباغی شده، پاشنه های لاستیکی، کف لاستیکی، چسب پوست، پارچه نخ و موی بز استفاده می کنند. وی با بیان اینکه رویه گیوه زنجان از جنس پنبه و قسمت زیرین و کفه آن از جنس چرم است، اظهار داشت: رویه این کفش منافذ زیادی دارد و هوا داخل کفش جریان پیدا می کند و پا را خنک نگه می دارد و بومی گیوه

این مسوول با بیان اینکه گیوه های مرغوب از بافت رویه ای منسجم و یکدست برخوردار است، ادامه داد: کره های زده شده در بافت رویه گیوه باید ریز و همچنین فضای بین گره ها باید پر شده باشد و سوراخی در آن دیده نشود. موسوی افزود: امروزه معهودی اختصاص داشت اما در زمان حاضر استفاده از آن در بین عموم گسترش یافته است و حتی بتوانن نیز از آن استفاده می کنند.از طرفی گیوه فقط به رنگ سفید تولید می شد.ولی امروز در رنگ های مختلف تولید می شود.

این هنرمند خاطر نشان کرد: مسوولان استانی با حمایت های خود می توانند نقش اساسی در شناساندن گیوه زنجان داشته می کنند و پا را خنک نگه می دارد و بومی گیوه

معاون صنایع دستی و هنرهای سنتی استان زنجان ادامه داد: در مجموع باید گفت ماهانه ۲۰ هزار جفت گیوه توسط هنرمندان زنجانی تولید می شود که این مهم بیابگر رشد و رونق این هنر دستی است.وی اضافه کرد: گیوه به دلیل ویژگی های خاص خود که جنبه صادراتی دارد بیشتر به کشورهای عراق ارسال می شود.موسوی افزود: تولیدکنندگان شاخص گیوه باف استان زنجان نیز محصول خود را به طور مستقیم به کشور عراق به ویژه استان اربیل صادر می کنند و بیشترین بافندگان گیوه در زنجان بتوانن هستند که در این راستا نسبت به برگزاری دوره های آموزشی برای گروه های هالف به ویژه زنان ی سرپرست اقدام شده است.وی با بیان اینکه گیوه بافی در روستاهای زنجانرود طرفداران زیادی دارد به طوری که بتوان به این هنر دستی گرایش بیشتری در انداختن نشان کرد.حمایت از هنرمندان صنایع دستی و ارتقای فعالیتها در این حوزه یکی از اولویت های میراث

فرهنگی استان محسوب می شود و هم اکنون بالغ بر ۱۲ هزار نفر در استان در حوزه صنایع دستی فعالیت دارند. برگرفته از ایرنا

## چاقو

**مدیر کل راه و شهرسازی استان:**

**۷۰۰ واحد مسکونی در زنجان به**

**متقاضیان واگذار می شود**



**سبز میدان** -مدیر کل راه و شهرسازی استان زنجان گفت: تا اواخر تیرماه سال جاری ۷۰۰ واحد مسکونی از پروژه های نهضت ملی مسکن در شهر زنجان آماده تحویل به متقاضیان است.

به گزارش پایگاه خبری وزارت راه و

شهرسازی (زنجان)، سغری اسماعیلی

در برنامه گفتگو «دانشیق» در شبکه اشراق، آن با بیان اینکه پروژه

های نهضت ملی مسکن در شرق و غرب شهر زنجان در حال

اجرا است، گفت: همچنین در برخی از شهرستانهای استان هم

پروژه های نهضت ملی مسکن اجرایی می شود. وی با بیان اینکه

تمام پروژه های نهضت ملی مسکن در استان زنجان فعال

است، ایراز داشت: خوشبختانه با همکاری خوب متقاضیان و

شبکه بانکی تمام پروژه ها با قوت در حال اجرا است.

مدیر کل راه و شهرسازی استان زنجان گفت: با توجه به محدودیت

های فصل کاری که در استانهای سردسیر حاکم است تلاش اداره

کل راه و شهرسازی استان بر این است که در نیمه اول سالجاری

بهترین بهره وری و پیشرفت فیزیکی در پروژه ها داشته باشد

و قسمت اعظمی از پروژه ها را به متقاضیان تحویل بدهیم.

اسماعیلی با اشاره به اینکه در نیمه دوم سال که مشکلات جوی

در مناطق سردسیر حاکم می شود، نباید شرایط جوی باعث

تاخیر در اجرای پروژه های نهضت ملی مسکن شود، گفت:

بیشتر کارهای اجرایی پروژه ها در داخل ساختمان خواهد بود.

وی با بیان اینکه تسهیلات بانکی با توجه به تناسب پیشرفت

فیزیکی پروژه ها تزریق می شود افزود: خوشبختانه شبکه بانکی

همکاری خوبی در اجرای پروژه های نهضت ملی مسکن دارد.

مدیر کل راه و شهرسازی استان زنجان با بیان اینکه انتهای سال

گذشته ۱۹۲ واحد مسکونی از پروژه برکت در شهر زنجان

و اردیبهشت ماه امسال هم ۶۴ واحد از پروژه ۴۴ تحویل

متقاضیان داده شد.افزود: امسال به تناسب پیشرفت فیزیکی،

پروژه های نهضت ملی مسکن به صورت پلکانی تحویل

متقاضیان می شود و با توجه به متفاوت بودن شروع پروژه ها

تحویل واحدهای مسکونی هم متفاوت است.

اسماعیلی با بیان اینکه برنامه زمان بندی، برای اجرای پروژه های

نهضت ملی مسکن داریم، بیان داشت: تا اواخر تیرماه سالجاری

۷۰۰ واحد مسکونی از پروژه های مختلف نهضت ملی مسکن

در شهر زنجان آماده تحویل به متقاضیان است و طبق برنامه زمان

بندی از مهمر ماه سالجاری در یک بازه سه یا چهار ماهه در اشل های

هزار واحدی پروژه های نهضت ملی مسکن تحویل متقاضیان داده

می شود.

وی با بیان اینکه تحویل چهار هزار واحد مسکونی به متقاضیان

برنامه سالجاری است و تمام تلاش خود را برای تحقق این امر

مهم راه را به کار گرفته ایم.افزود: پروژه هایی که اجرای آنها زود شروع

شده در سال ۱۴۰۳ حدود ۹۰ درصد تحویل متقاضیان داده می

شود و به تناسب آورده متقاضیان پروژه های نهضت ملی مسکن

هم جلوی می رود. مدیر کل راه و شهرسازی استان زنجان با بیان

اینکه اگر منتظر اعمال افزایش تسهیلات بانکی باشیم زمان طلایی

پروژه از بین می رود.افزود: شرایط اقتصادی متقاضیان را درک می

کنم ولی متأسفانه آورده متقاضیان به صورت کامل به پروژه هانمی

رسد و اجرای پروژه دچار وقفه می شود و شاهد تاخیر در اجرا و

تحویل خواهیم بود.اسماعیلی با بیان اینکه برای اجرای پروژه های

نهضت ملی مسکن در برخی از شهرستانهای استان زنجان زمین

دولتی نداریم.افزود: در این راستا از طریق نهادت، توافق و خرید زمین

وارد مکاره باشرکت های تعاونی شخصی و شهرداری که زمین در

اختیار دارند شدیم.

## پایگاه

**شرکت گاز استان زنجان به ۳۹۳**

**هزار مشترک گاز طبیعی**

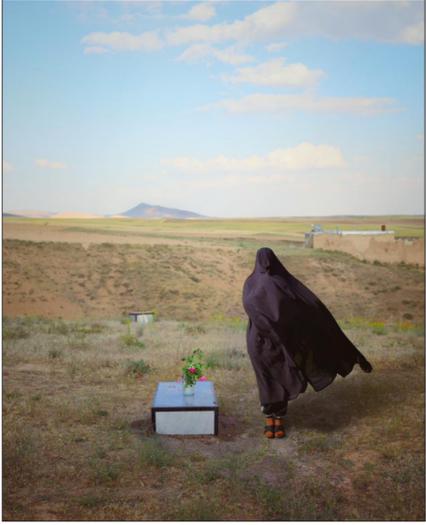
**خدمات ارائه می کند**

مدیرعامل شرکت گاز استان زنجان اعلام کرد: گاز زنجان تاکنون ۳۹۲ هزار و ۹۶ مشترک گاز طبیعی را در بخش های مختلف خانگی، تجاری و صنعتی جذب کرده است. به گزارش روابط عمومی شرکت گاز استان، رحیم سلیمی نژاد گفت: با جذب ۱۲ هزار و ۳۵۲ مشترک جدید در سال ۱۴۰۱، مجموع مشترکین گاز در استان زنجان به ۳۹۲ هزار و ۹۶ مشترک افزایش یافته است. وی اظهار کرد: از این تعداد ۲۷۴ هزار و ۸۹۳ مشترک در شهرها و ۱۱۷ هزار و ۲۰۳ مشترک نیز در روستاهای استان به شبکه سراسری گاز متصل شده اند.

مدیرعامل شرکت گاز استان زنجان افزود: به لحاظ نوع مصرفه هم اکنون ۲۵۷ هزار و ۶۲۰ مشترک به بخش خانگی، ۳۳ هزار و ۲۳ مشترک به بخش مشترکین عمومی و ۱۱۷ هزار و ۲۰۳ مشترک نیز به بخش صنعتی اختصاص دارد. سلیمی نژاد ادامه داد: اقدامات انجام شده نشان دهنده عزم گاز زنجان در زمینه گازرسانی برای بهره مندی مناطق دور افتاده و محروم استان از این نعمت الهی برای ایجاد آسایش، رفاه اجتماعی، اشتغال زایی، ایمنی بیشتر و توسعه پایدار است. وی همچنین با بیان اینکه اشتراک پذیری گاز توسط شهروندان از غنچه های شرکت گاز استان بوده و هزینه فراهم کردن زیرساختها و گازرسانی به این مناطق نسبت به هزینه انشعابی که شهروندان پرداخت می کنند، بسیار متفاوت است؛ تصریح داشت: این امر در حالی است که شرکت گاز برای نصب هر عملکردی برای خاتمه با مجتمع چندین برابر هزینه می کند و نصب آن کاملاً رایگان بوده. مشترکین عزیز هزینه ی پرداخت نمی کنند.

سلیمانی نژاد با قدرتی از تلاش جهاد گونه کارکنان خادم شرکت گاز استان زنجان با اشاره به اینکه گاز زنجان حرکت رو به رشد و پرشانی را در توسعه گازرسانی به اقصى نقاط استان دارد، ابراز داشت: با وجود مشکلات مختلف، گازرسانی به روستاهای استان ادامه و طبق تعهد و برنامه های پیش بینی شده به زیر ساخت های اقتصادی و ارتقاء کیفی خدمات توجه داشته ایم.

سلیمانی نژاد افزود: هم اکنون ۱۰۰ درصد جمعیت شهری و ۹۲٫۶ درصد جمعیت روستایی استان از نعمت گاز بهره مند هستند.



## از کوه اگر می‌گویی آرام‌تر بگویی!

با آثاری از: حسن حسینی‌علی، پرویز فتح‌اله پور، مهدی نصیری، رامین سلطانی، رسول حکیمی پور  
محسن اسکندریون، مسعود الماسی، محمدملکی، نسترن ریاسوند، جلیل مسچی، جلال رکابی  
مهدی ریاحی، عبدالعزیز قائمی، عنایت رحمانی، سید مجتبی حسینی الموسوی، اصغر بازرگانی  
کبری جباری، فاطیما سیاحتی، حسین نجاری، حمیدرضا جزیناهی، اصغر بهرامی هزارودی



## شیخ یوسف علائی اولین بنیانگذار فرهنگ زنجان

سیدحمید صدیقیان

این یادداشت اولین بار در نشریه‌ی شهاب زنجان چاپ شده است. بعداً با اصلاح دید نویسنده‌ی آن، زنده‌یاد «سیدحمید صدیقیان» در ویژه‌نامه‌ی امید زنجان که به مناسبت دوم خرداد و ششمین سال انتشار آن هفته‌نامه در سال ۱۳۷۷ چاپ شده بود، درج گردید و اینک بار دیگر به خاطر اهمیت و نیز برای یادکرد از نویسنده‌ی آن از آرشیبو امید زنجان انتخاب و در این یادنامه گنج‌انداخته شده است: یادآرز شمع مرده یادآرز

صبح یک روز بهاری است بارش شبانه چهره‌ی شهر را شسته و هنوز اخم آسمان درهم است و خورشید به سخنی می‌کوشد تا از پس ابرهای تیره‌رخ بنماید.

پس از پشت سر گذاشتن بلوار آزادی، هنوز به قبرستان بالا نرسیده‌ایم که صدای زنگ مدرسه‌ی دو شیفته‌ای که نام دو تن از بزرگان علم و ادب (مرحوم رضا روزبه و علامه دهخدا) آذین‌بخش تابلوهای آن است، در فضا می‌پیچد. چند لحظه‌ای نمی‌گذرد که سر و صدای آهنگین دانش‌آموزان دیوارهای مدرسه را در نور دیده و محیط خیابان را پر

می‌سازد. با خود می‌گویم که آیا کسی از این محصلین، یا آموزگاران شان و یا حتی دست‌اندرکاران آموزش و پرورش زنجان می‌دانند که این مدارس و شیوه‌ی آموزشی آن در سایه‌ی کدام مجاهدت‌ها به دست آمده است؟ و آیا کسی از سابقون عرصه‌ی علم و دانش یادی می‌کند؟ و ناخودآگاه به یاد شعر معروف علامه دهخدا با خود زمزمه می‌کنم: یاد آرز شمع مرده یادآرز

با دامه‌ی راه از ورودی ضلع غربی گورستان بالا، که فاقد درب است، وارد دیوار خاموشان می‌شویم. با عبور از کنار سنگ قبرستانی که بی‌شبهات با جلد کهنه‌ی کتاب‌های خاک خورده کتابخانه‌های مهجور نیستند، بر سر مزاری که با دیوار شمالی مسجد قبرستان تنها چهل قدم فاصله دارد، توقف می‌کنیم.

سنگ مزار با گل و لای پوشیده و می‌بایستی غبار فراموشی را از رخ آن سترد. کامبیز با فراهم کردن ظرفی، چند نوبت آب آورده و سنگ گور را می‌شوید، آیا به راستی چه تعدادی از نسل تحصیل کرده و جوان این شهر می‌دانند که در زیر این سنگ آهکی کوچک که تنها چهار وجب طول و دو وجب عرض دارد چه کسی خفته است؟ کامبیز شروع به گرفتن عکس می‌کند. من مشغول یادداشت نوشته‌های سنگ گور:

آرامگاه ابدی

مرحوم المعفور بنیان گذار

فرهنگ شهرستان زنجان

آقای شیخ یوسف علائی

این مرحوم آقای صدر محمد

۱۳۳۹

مدت هاست که فرسایش و تخریب سنگ از سمت راست

آن شروع شده و طولی نمی‌کشد که از این نوشته‌ها نیز اثری بر جای نماند.

در حالی که به درختچه‌ی افاقای پایین قبر تکیه داده و به سنگ گور می‌نگرم، گویی عقربه‌های زمان با سرعت به عقب بر می‌گردند و من خود را در حال و هوای سال‌های بعد از انقلاب مشروطیت حس می‌کنم.

اکثر مردم بی‌سوادند و یا فقط درس مکتب‌خانه را به پایان رسانده‌اند. بازار رمالان، بجن‌گیران، دعانویسان و شیبادان از برکت جهل مردم بسیار پر رونق و داغ است. تلاش‌های چند ساله‌ی آقای فره‌وشی (مترجم همایون) و میرزا احمد که

کوشیدند تا مدرسی را به شکل نیمه‌مکتب نیمه مدرسه در زنجان به وجود آورند، بر اثر تکفیر و تهییج توده عوام با شکست مواجه شده است.

در چنین شرایطی که در شهر زنجان شاید کسی را زهره‌ی نام بردن از مدرسه نیست، شیخ یوسف با همان ششور و حالی که در مبارزات

مشروطه از خود نشان داد، با پیش می‌گذارد و با شور و شوقی صف‌ناپذیر ملسه‌ی «محمدیه» را در تکیه‌ی عباسقلی خان فعلی بنا می‌نهد. ولی

برخی از مکتب‌داران و شیبادان بی‌سوادی که با سواد شدن مردم را تهدیدی جدی برای دکان بی‌رونق‌شان می‌یابند، با این افترا که در مدرسه‌ی «محمدیه» مبانی دین مبین اسلام تضعیف و

آیین یهود تعلیم می‌شود، عوام الناس و برخی از ازدل و اوباش معروف شهر را تحریک به تخریب و تعطیلی محمدیه می‌کنند. مرحوم شیخ یوسف علائی، ضرب و شتم و اهانت‌های بی‌حساب اراذل و اوباش را نسبت به خود

و شاگردان معصومش صبورانه تحمل می‌کند.

پس از پراکنده شدن محصلین و رفتن اوباش مشاهده‌ی شیخ مضروب در میان اسباب و اثاثیه‌ی درهم شکسته و خرد شده‌ی محمدیه چنان محیط حزن‌انگیز و یاس‌آلودی را به وجود می‌آورد که گویی دیگر در این شهر فاتحه‌ی مدرسه و علوم جدید خوانده شده است. به ویژه اینکه مخالفین، نامردمی و پلشتی را به همین جا ختم نکرده و با کافر و بی‌دین تلقی کردن شیخ، هرگونه معامله با وی را تحریم می‌کنند و این امر موجب می‌شود تا بسیاری از انسان‌های شریف و عالم از ترس تکفیر و تهاجم اراذل و اوباش در گنج عزلت‌ها بخزند و میدان را برای جهال خالی کنند ولی شیخ علائی را سر تسلیم نیست. ایمان به کارش و شناخت به دشمنانش او را بر این وای می‌دارد که کار را دوباره شروع کند.

این بار مدرسه‌ای را در کوچی امام جمعه، نزدیک قصر به بنا می‌نهد و خود مسلحانه در آنجا به تدریس می‌پردازد. در آن روزگار در هر نقطه‌ای از شهر یک نفر از الواط دو اسمه با جمع کردن الواط دیگر به دور خود، نیمچه حکومتی را تشکیل داده بودند و همین افراد بودند که عوام فریبان و دین

به دنیا فروشان از آن‌ها سوءاستفاده می‌کردند.

دوباره تحریک و تهییج بر علیه شیخ و مدرسه‌اش شروع می‌شود ولی این بار او آماده است و با آموزش‌هایی که به همکاران و دانش‌آموزانش داده یکی از معروف‌ترین سرکرده‌گان اراذل را که در شهر برای خود اسم و رسمی فراهم کرده، دستگیر و به درون مدرسه می‌کشند. شیخ او را به چوب فلک بسته و پس از تادیب وی از دانش‌آموزان می‌خواهد که بر چهره‌ی چنین شخص بی‌اراده‌ای که نام لوطی بر خود گذاشته تف بیندازند. خبر این حادثه به سرعت باد در شهر می‌پیچد و فرد مذکور به علت سرشکستگی برای همیشه زنجان را ترک می‌کند.

این حادثه‌ی کوچک چنان سنگ‌های جهل را در هم فرو می‌ریزد که قابل باور نیست. چه بسیار انسان‌های عالم و دلسوخته‌ای که با امن یافتن محیط با پیش گذاشته و با تشویق شیخ یوسف، مدارس جدیدی را به وجود می‌آورند و نهال دانش چنان ریشه می‌گیرد که طوفان‌های سهمگین نیز قادر به از جا کندن آن نمی‌شود.

چه نیکو خواهد بود، پیش از آن که یاد این عالم بزرگ از خاطره‌ی تاریخی مردم زوده شود و اثری از سنگ گور موجود، بر جای

نماند، دست‌اندرکاران، به ویژه مسئولین ارشاد اسلامی، میراث فرهنگی و آموزش و پرورش، با ایجاد بنای یادبود به دست هنرمندان با ذوق و اختصاص روزی از سال را به تجلیل از خدمات وی بادعوت از دانش‌آموزان و دانشجویان جهت گلباران مزارش، زمینه‌ی تشویق خادمان صحنه‌ی علم و ادب این خطه را فراهم نمایند.

خفته‌گان خاک را در آرامگاه ابدی وداع گفتیم و وارد دنیای پرهیاهوی زندگان می‌شویم. خورشید اندکی نقاب از رخ‌برگرفته و گیسوان‌زین‌اش چهره‌ی شهر را زیباتر نشان می‌دهد، نمی‌دانم چرا آنگاه به یاد پروفیسور ثبوتی می‌افتم. با

اینکه ایشان را هرگز ندیده‌ام. با خود می‌اندیشم که شاید گاه آن رسیده باشد که مردم خوب شهر مان‌نه تنها خدمات بزرگان در گذشته، بلکه بیش از آن ارزش دلسوزی‌ها و خدمات بزرگان در قید حیات خود، این ستارگان آسمان حکمت دانایی، را پاس

بدارند. مردانی که به راحتی می‌توانستند در هر یک از کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی زندگی مرفه و بی‌دردی داشته باشند ولی با

این وجود عمر بسیار با ارزش و گرانبهای خود را وقف مردمان محروم زادگاه خویش کرده‌اند. به راستی پایه‌گذاری مرکز علوم پایه و تحصیلات تکمیلی در این استان حادثه‌ی

کوچکی نیست و تنها نسل‌های آتی که ثمره‌ی این درخت را خواهند چید، به عمق و گستردگی آن واقف خواهند شد.

البته از انصاف به دور خواهد بود که فرض کنیم مردم، خادمان خود را تشخیص نمی‌دهند و یا برخی از مسئولین همکاری و مساعدت با آنان را بر خود واجب نمی‌دانند. مردم خوب زنجان

مدت‌هاست که بلوغ خود را به نمایش گذاشته است.

مراسم بزرگداشت یاد مرحوم آقای (مهدوی) با آن جلال عظمت نشان داد که چگونه مردم با تیزبینی، خدمات بی‌نظیر این مرد وارسته را پیگیری می‌کرده‌اند و برایش در دل‌ها چه جایگاه رفیعی ساخته بودند.

## نگاهی کوتاه به کارنامه‌ی کوهنوردی صدیقیان

تولد: ۱۳۳۶ (زنجان)

آغاز کوه نوردی: سال ۱۳۵۴

مربی و مدرس: رشته‌های برف و یخ، سنگ‌نوردی، کوه‌پیمایی و داور صعودهای ورزشی مهم‌ترین صعودها در کوه‌های خارجی:

صعود به قله‌ی «دمیر کازیک» در کشور ترکیه.

صعود به قله‌ی «آرگاتس» در کشور ارمنستان

صعود به قله‌ی کمونیزم (امیر اسماعیل سامانی) در کشور تاجیکستان

تلاش برای صعود به قله‌ی «خان تانگری» از مسیر شمالی تا کمپ دوم و بازگشت به خاطر هوای بد.

برخی فعالیت‌ها:

شرکت در اولین صعود زمستانی قله‌ی «شاه‌البرز» از مسیر شمال غربی، اوایل دهه‌ی ۷۰ شرکت در نخستین صعود زمستانی بلندترین قله‌ی زردکوه بختیاری «کلونچین» نیمه‌ی اول دهه‌ی ۷۰

شرکت در نخستین صعود زمستانی قله‌ی «هفت‌تان» از کوه بختیاری، اواخر دهه‌ی ۷۰ سرپرستی صعود زمستانی دماوند از مسیر شمالی، اواخر دهه‌ی ۷۰

شرکت در صعود مشترک زمستانی ایران و تیم ملی کوهنوردی ترکیه به قله‌ی دماوند از مسیر جنوبی، سال ۱۳۷۳

عضو اولین تیم اعزامی از ایران برای گشایش مسیر بر روی دیواره‌ی «دمیر کازیک» ترکیه سرپرستی صعود زمستانی قله «شاه‌البرز» از مسیر جنوبی، اوایل دهه‌ی ۸۰

سرپرستی صعود زمستانی آلپی آزادکوه (از کلاک تا کلاک) زمستان سال ۱۳۸۳ سرپرستی صعود زمستانی قله‌ی دماوند از مسیر شمال شرقی. صعود از روستای میانده در شمال، فرود به روستای «آتینه» در جنوب شرق

صعود انفرادی زمستانی قله «سیاه‌کمان» و «چالون» در منطقه‌ی تخت سلیمان، اوایل دهه‌ی ۸۰

همراهی با تیم صعود زمستانی دیواره‌ی شاخک علم کوه، نیمه اول دهه‌ی ۹۰ و نخستین صعود زمستانی یک‌روزه

همراهی با تیم گشایش مسیر زمستانه در دره‌ی یخار دماوند در تلاش اول، دهه‌ی ۹۰ یکی از مربیان اردوهای تیم ملی کوهنوردی جهت انتخاب و اعزام به صعود «لوتسه»

همراهی بخش تلاش در صعود دیواره در سال ۱۳۸۰ که سه طول از مسیر لهستان ۵۲ صعود شد. مسیر رست و اعلائی دیواره‌ی فرانسه صعود شد و نفرات تا طاقچه‌ی

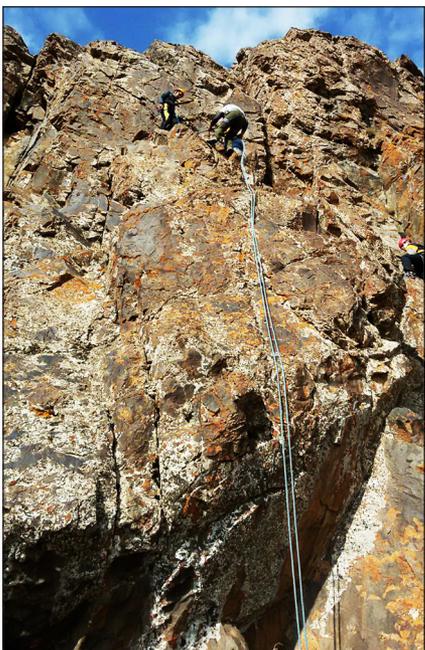
آرش نیز پیش روی کردند و دیواره‌ی شاخک نیز صعود شد.

صعود مسیرهای مختلف دیواره‌ی علم کوه در تابستان صعود مسیرهای مختلف دیواره‌ی بیستون بیشتر در بهار شرکت در کلاس‌های کوچ و داوری مربیان فرانسوی در ایران

سال‌ها مربی‌گری صعودهای ورزشی سالن‌های سنگ‌نوردی زنجان و رئیس کارگروه صعودهای ورزشی هیئت کوهنوردی استان زنجان سرپرست تیم ملی سنگ‌نوردی ایران در مسابقات آسیایی برگزار شده در پارک ملت تهران

رئیس اجرایی مسابقات مستر کاپ بین‌المللی سنگ‌نوردی سالتی در ایران سال‌ها مربی و راهنمای گروه کوهنوردی «دانشگاه علوم پایه و مرکز تحصیلات تکمیلی استان زنجان»

سال‌ها مربی و راهنمای «انجمن کوه‌نوردی دانشگاه زنجان» روحش شاد و نام و یادش در دل‌ها و دامنه‌ها جاودانه باد.



## صعود حمید

مهدی نصیری، پژوهشگر حوزه‌ی فرهنگ و ادبیات

حکایت من با سید حمید نقل کشتی شکستگان و دیدار آشنا بود؛ آشنایی که دیر یافتنش و زود از دست دادم و از این که باید دریغگوی چنین نازنینی باشم، گر می‌گیرم و از لهیب درد بر خود می‌پیچم زیرا اگر او را ندیده بودم مثل این بود که همیشه دنبال چیزی خواهم گشت و به همین دلیل همیشه به این حضور منتشر او در وجودم احساس دین خواهم داشت.

من از سید حمید فقط نامی شنیده بودم و این نام هم بیشتر در سایه‌ی فعالیت‌های ورزشی و کوهنوردی او برایم مفهوم می‌شد، تا اینکه محسن اسکندریون که سر پرشوری در ایجاد و پشتیبانی حلقه‌های علمی دارد، عصرگاهی پاییزی ما را در خانه باغی دلکش به هم معرفی کرد و بعد از آن، قرار شد آن جلسات و مباحثات صرفاً علمی و دوستانه در عمارت آبی-خانه‌ای سنتی و قدیمی که توسط جناب اسکندریون خریداری و بازسازی و نام‌گذاری شده بود-ادامه پیدا کند.

خاطرات عصرهای سه‌شنبه‌ی ما در آن عمارت زیبا و اصیل-که با مساعی آقای اسکندریون به یک بیت موعود و بهشتی با گل‌ها و گیاهان رنگارنگ و تابلوهای نقاشی و خوشنویسی مبدل شده بود-نه فراموش شدنی است و نه تکرارپذیر! مجمع اخوان‌الصفایی بود که با دانایی و مهربانی سید حمید هر هفته قوام و دوام بیشتری می‌گرفت. روال کار هم به این ترتیب بود که به جهت پرهیز از بحث‌های حاشیه‌ای، کتاب خاصی از طرف یکی از دوستان به زبان ترکی گزارش می‌شد و پس از آن نقد و نظریه‌ی پیرامون موضوع کتاب صورت می‌گرفت.

در همان نشست‌های عمارت آبی بود که پی‌بردم سیر و صعود سید حمید در آفاق کوهستان‌ها، استعاره‌ای از سلوک و صبر و روی در عالم انفسی و درونی، و جست و جوی سیم‌رخ معرفت بوده است. چرا که اطلاعات و تحلیل‌های شگفت و عمیق او از موضوعات مورد بحث‌مان، همگی نشان دهنده‌ی مداومت و مطالعات گسترده‌ی وی در کنار ذهن نقاد و قدرت حافظه‌ی بالایش بود و تقلیل دادن شخصیت ایشان صرفاً به یک ورزشکار کوهنورد، به محاق بردن وجهی اصیل هستی اوست.

سید حمید این کلیشه‌ی رایج که طی آن گفته می‌شود: «کسی که در هر باب داد سخن بدهد، دریایی به عمق یک بند انگشت است» را در نظرم در هم شکست و از این منظر او یک مورد کاملاً خاص و استثنایی و دانایی جامع بود. در حوزه‌ی تاریخ ایران نه تنها آخرین کتاب‌های تحلیلی و آکادمیک، بلکه حتی خود متون اصلی تاریخی را از نظر گذرانده بود، تاریخ استان زنجان که جای خود داشت. در متون ادبی نیز غور و خوض بسیار کرده و اصلاً رمان خوان قهاری بود و حافظه‌ی شعری بالایی نیز داشت. یک بار ضرورتاً گریزی به فلسفه‌ی غرب زد و ارتجالاً چنان روایتی از یک موضوع خاص ارائه کرد که حقیقتاً حیرت کردیم. اطلاعاتش از

## سیدی که من شناختم

دکتر پرویز فتح‌اله پور، استاد دانشگاه، پژوهشگر حوزه‌ی تاریخ زنجان

نزد ما ایرانیان-البته نمی‌دانم شاید در کدام سرزمین‌های دیگر نیز-اغلب چنین مرسوم است که وقتی در تجلیل بزرگی یا توصیف در گذشته‌های سخن گفته و یا نوشته‌ای می‌نگارند، کلام را با چاشنی اغراق پیراسته می‌کنند تا بزرگی آن فرد را بیش و بیشتر جلوه دهند. به همین سبب آن گفتار یا نوشتار جان‌مایه‌ی اصالت و صداقت را از دست می‌دهد. در این نوشته آگاهانه تلاشم بر این است که از این آفت دوری‌گزینم و واقع‌گرایی پیشه‌کنم.

سید حمید را از اواسط دهه‌ی ۱۳۸۰ خورشیدی و از جلسات ماهانه‌ی نقد کتاب در کتابخانه‌ی سه‌پوردی تحت عنوان «عصر کتاب» که بیش از یک دهه ادامه داشت، شناختم. در آن سال‌ها مسئولیت گروه تاریخ و گزینش کتاب‌ها را برای نقد و بررسی بر عهده داشتیم. سید همواره پای ثابت جلسات بود و با آن متانتی که داشت به مباحث مطروحه توسط ناقد و سپس حاضران گوش می‌سپرد و اغلب در اواخر جلسه دیدگاه-همواره دقیق-خود را بیان می‌کرد. پس از چند جلسه شنیدن و دقت در سخن و نوع تحلیل و رویکرد وی به مسأله‌ی مورد گفت و گو، دانستم که او از لحاظ سطح مطالعه، دامنه‌ی معلومات، وسعت اندیشه، قدرت تحلیل و به ویژه بیان شفاهی، محصل اندیشه‌به مخاطب از جنس دیگری است لذا سعی کردم با او بیشتر محشور شوم و به ویژه وقتی که متوجه شدم ورزشکار قهاری است، علاقه‌ام به انس با وی رنگ دیگری گرفت. زیرا که من نیز-هرچند در رشته‌ای دیگر-ورزشکار بودم.

آشنایی ما زمانی عمیق‌تر شد که به لطف دوست مشترک‌مان مهندس محسن اسکندریون نشست‌های هفتگی در محلی خصوصی و اغلب شش نفره داشتیم. هر هفته یک کتاب در حوزه‌های پیشنهادی دوستان (با توجه به بستر مطالعاتی) از تاریخ ادبیات و نقد ادبی، فلسفه، هنر و سینما مورد گفت و گو و نقد قرار می‌گرفت. در این نشست‌های صمیمانه، لایه‌های زیبا و دلنوازی از شخصیت سید حمید برابم عیان شد. من در عرصه‌ی غیر از تاریخ و به همین سبب سایر دوستان نیز در حوزه‌ی غیر تخصصی خود-هرچند مطالعاتی نیز داشتیم-اغلب شنونده و پرسشگر بودیم. تنها سید بود که در هر حوزه‌ی عالمانه نظر می‌داد و تبیین می‌کرد. بیشتر دیده‌بودم کسانی را که در رشته‌های مختلف دانش مطالعاتی داشتند و سخن می‌گفتند. آن‌ها را به اقیانوسی به عمق یک وجب تشبیه می‌کردم. ولی بی‌اغراق و به دور از هر گونه احساس و هیجان باید بگویم سید این گونه نبود و از جامعیت عمیقی برخوردار بود. از خود می‌پرسیدم و هنوز پرسش می‌کنم که او چگونه و در کدام ایام فراغت توانسته بود این گونه وسیع مطالعه کند و مطالعات خود را پردازش نماید.

بعد معرفتی و علمی در خشان، تنها وجهی از شخصیت او را شکل می‌داد، در حالی که برای من-در عین ارزشمندی آن-بعد-لایه‌های دیگر شخصیت سید لذت‌بخش‌تر و تاثیرگذارتر بود. تواضع، خلق‌نیک، شوخ طبعی در عین ادب و متانت، احترام به حقوق انسان و اعتقاد راسخ به گذشت و لزوم پرهیز از انتقام و خشونت به منزله‌ی تنهارا هکار گسستن و برنشو و چرخه‌ی خشونت در جامعه در او تجلی یافته بود. به ویژه در این مورد اخیر، به بهانه و مناسبت‌هایی بارها گفت و گو کرده بودیم و یقین کردم که او به آن چه می‌گفت عمیقاً باورمند بود. این نکته زمانی به عنوان فضیلت برجسته‌ی وی در خشش مضاعف می‌گیرد که از سرگذشتش طی سالیان نه چندان دور آگاه باشیم.

مازنجانی هانمی‌دانم به چه سبب-که البته نیاز به مطالعات و پژوهش‌های دوستان عرصه‌ی جامعه‌شناسی و روانشناسی اجتماعی دارد-در شناخت و معرفی مفاخر خود کوتاهی می‌کنیم. مفاخری که بسیاری می‌توانند به شایستگی چهره‌ای ملی و برخی شاید جهانی باشند. باور دارم می‌بایست سید حمید صدیقیان را در فهرست چنین چهره‌های شهرمان در ردیف صدر نشینان دانست. او در نزد من نماد بارز انسانی جامع با تجمیع حداکثر فضایل انسانی است. اگر قرار باشد لقبی به وی دهم، بر اساس شناختی که حاصل کردم، به گمانم «گاندی خوبی» شایسته‌ترین نامی است که خواهد بود. به استناد تشیخ و همچنین سخن شیخ اجل اطمینان دارم که او هرگز ما را ترک نکرده و همواره یاد و خاطره و تاثیرش در میانمان خواهد ماند.

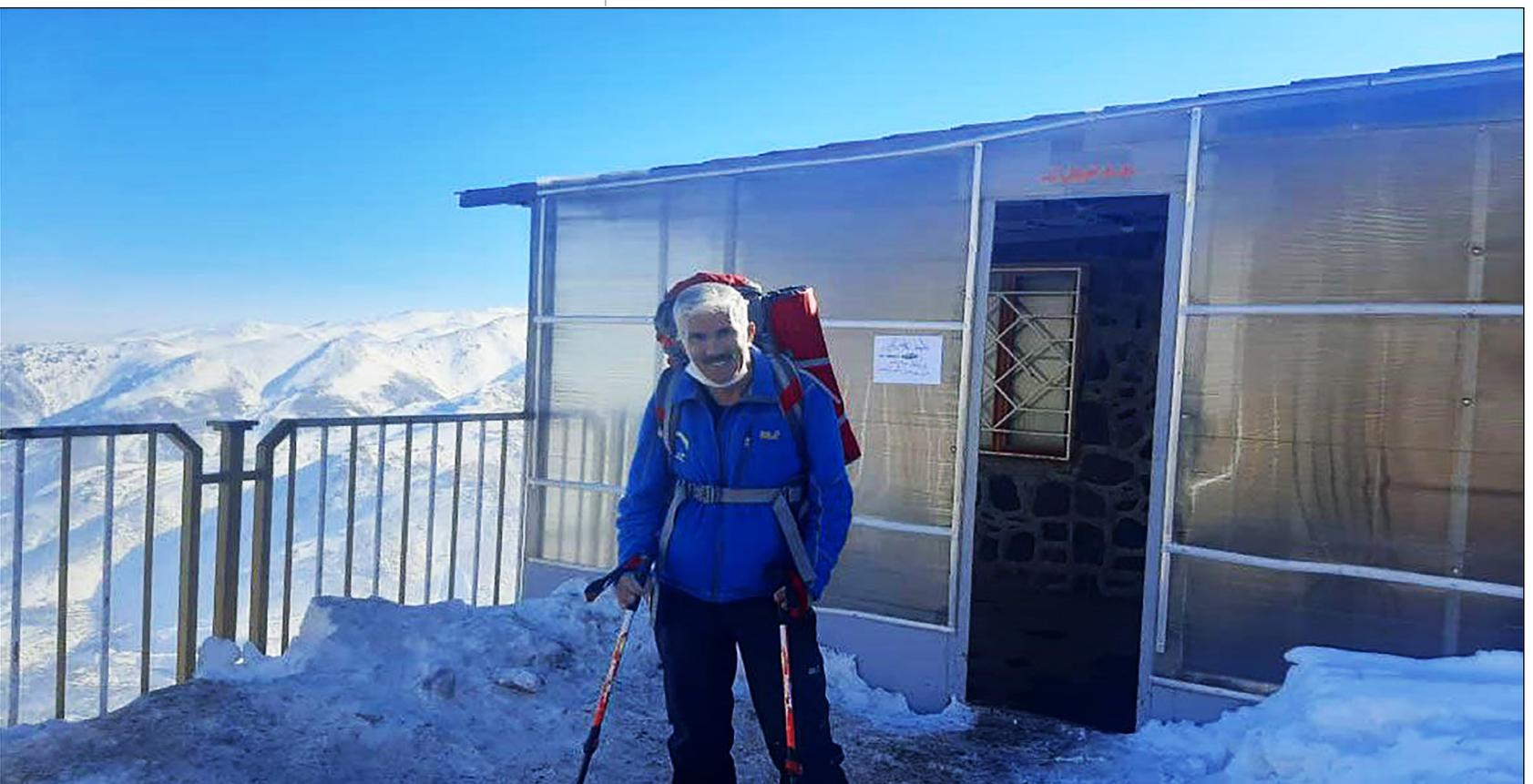
سعیدیا مرد نکونام نمیرد هرگز / مرده آن است که نامش به نکویی نبرد. / خرداد ۱۴۰۲

ادیان، به خصوص ادیان شرق نیز ژرف و شگرف بود. به همین دلیل بود که فیل ما هوای هندوستان کرد و مرا خاطره ای از سفر هندوستان سید حمید در یاد است: قرار گذاشتیم در یکی از آن عصرهای پربرف و سوز زمستانی از ادیان هند بحث کنیم. در موعده مقرر هر یک به تفاریق و جزیه ای را که خوانده و نوشته بودیم، روایت کردیم. سپس نوبت به سید حمید و روایتش رسید. نور زرد رنگ آن اتاق قدیمی و گرمای بخاری هیزمی و ناله کتری روی آن به همراه عطر جای دارچین و عصرانه ایپیکوری نان و پنیر و زیتون، که آقا محسن زحمتش را می‌کشید، میزانشن به غایت خیال انگیزی ایجاد کرده بود. آسید حمید که به متکالی تکیه داده بود و چهره‌ی سفید و موهای شیری فامش در روشنائی نور زرد اتاق مشعشع می‌نمود، سخنش را آغاز کرد. نقلش مطابق معمول توأم با ظرافت و سماحت بود و از خشکی سخنان محققان معهود نشانه‌ای نداشت. همیشه می‌گفت اولویت با شأن اجتماعی و محیطی است به همین دلیل ابتدا از پیش زمینه‌های اجتماعی و جغرافیایی هندوستان و سپس از حماسه‌های مهابهارات و اپانیشاد تظاهر بودا سخن گفت. دامنه‌ی سخن فراخ بود به همین دلیل جلسه‌ی بعد هم در هند ماندیم و من از این همه مطالب نظام‌مند و اصطلاحاتی که سید در سخن می‌آورد انگشت به دهان مانده بودم. از او پرسیدم چرا به اپانیشادها سرّ اکبر می‌گویند؟ گفت امور رمزی رازمزه می‌کنند و اپانیشادها به معنی همین

زمزمه سرّ و راز است. صد افسوس که سخنرانی آن دو جلسه‌ی خاص ضبط نشد تا عبار علمی آن مرد بزرگ مشخص شود و تحلیل و نقد اجتماعی اش از هندوئیسم نیز بعدها مورد استفاده قرار گیرد.

این جلسات با پایمردی محسن اسکندریون منتهی با تغییر مکان آن‌ها، افت و خیز همچنان تداوم داشت و بعضاً مهمانان و ویژه‌ای چون پروفیسور ثبوتی نیز به وزن این نشست‌ها می‌افزود. در آخرین جلساتی که قبل از عید برگزار شد آقا محسن پرده را بالا گرفت و چند بار گروه موسیقی دوستانش را هم دعوت کرد که بعد از جلسه‌ی نقد کتاب، موجبات سرور و بهجت را فراهم آورد.

در یکی از آن جلسات که در کنار سید حمید نشسته بودم به زمزمه‌ی ایشان به دقت گوش می‌دادم که چگونه تصنیف‌ها را در دست‌گاه و به آئین می‌خواند. حتی چند تصنیف را نیز دم گرفت و با مهارت تمام خواند و چه زیبایی خوانندار در صدای خسته‌اش نوعی سوز و غم احساس می‌شد. بعد از آن هم به‌طور غیر منتظره‌ای از اهمیت دوستی‌ها و مهربانی‌ها سخن گفت و این که اختلافات در نظرگاه‌های علمی و سیاسی نباید دوستی‌ها را تیره کند و این آخرین برگ سفرنامه‌ی بود که از کوله‌ی مهربانی‌اش به جانهاد و صعود کرد تا ما در سوگش همچنان دوره کنیم شب را و روز را هنوز را.



## مقامات حمیدی

## روایتی بیست و پنج ساله از مقامات سید حمید صدیقان

حسن حسینی، پژوهشگر حوزه تاریخ زنجان

داغ عشق به سیاست را وقتی که جوان بود در چار دیواری محبس تحمل کرده بود و البته در سطور آخر هم یادآور خواهیم شد که دگر باره باز تاوان عشق به کوهنوردی را پرداخت و در نورد و نبرد این عشق نیز نرد باخت. خلاصه آن بزم یک روزه در آن روز شورا نگیز پایان یافت و این اولین نشست کوتاه محفلی ما در دشت و دهن بود. تابستان و اوایل مردادماه ۱۳۸۷ بود که به پایمردی «مسعود الماسی» و «علی رضا اسکندریون» بزرگداشت «غضنفر سفیدگری» برگزار شد و یکی از افراد حاضر «سید حمید» بود. نشریه‌ی «موج بیداری» در ۱۷ مهر (که اشتباهاً «مرداد» تایپ شده) گزارش آن پاسداشت را منتشر کرده. اما یادداشت «سید حمید» در آن باره با تأخیر پنج ماهه در بیست و ششم اسفند ماه ۱۳۸۷ ه.ش در صفحه‌ی ۸ شماره‌ی ۱۸۷ همان نشریه با عنوان «سفیدگری هیچ وقت به انسان بدبین نبوده است» منتشر شد. از آن پس «سید حمید» را کهنکاه در نشست‌ها و مجامع و محافل ضیافتی می‌دیدم و حتی شنیده‌ام در جلسات تفسیر مثنوی و حافظ سخنانی و... دارد. ولی من توفیق حضور در آن جلسات را نداشتم. ناگفته نباشد که «سید حمید» گاهی به کتابکده‌ی فرهنگ سرک می‌کشید و حتی در اوایل دهه‌ی ۹۰ شمسی هم با معرفی «غضنفر سفیدگری» در جلسات گروه تاریخ عصر کتاب هم حضور پیدا می‌کرد و سخنران یکی از جلسات هم او بود. از آن پس «سید حمید» تا آخرین جلسه‌ی گروه تاریخ و حتی بعضی گروه‌های دیگر چون فلسفه و غیره حضور پیدا کرد. من همیشه از طنزهای «سید حمید» بی‌بهره نبودم. مخصوصاً وقتی که حرف‌هایش را با چاشنی اشعار «حافظ» علیه‌الرحمه و «سعدی» علیه‌الرحمه مزه‌دار می‌کرد. این صیغه‌ی دعایی «علیه‌الرحمه» هم از کلیدوازه‌هایش بود. هر شخصی در گفتار و نوشتارش کلیدوازه یا تکیه‌کلامی دارد. برای «سید حمید» برای بزرگان از جمله «سعدی» و «حافظ» به کار می‌برد. از کلیدوازه‌هایی چون پیسوندا «حضرت» به صورت طنزآمیز و واژه‌ی «انتحال» و... بودند. با آغاز دهه‌ی نود شمسی محفل انسی را «مسعود الماسی» هر چند روز یک بار می‌پای می‌کرد. علاوه بر من و «مسعود» و «سید حمید» در آن محفل انس «محمد نوری-وطن» (محمد بن مهمان)، «غضنفر سفیدگری» (دُن خوزه ایلدیرسکی) و گاهی «ایوب توایی» صرفاً برای آواز خوانی حضور داشتند. محفل بزم به ندرت به مجلس رزم و مجادله نیز تبدیل می‌شد و به دو در حین سیر آفاق، سعی در اقناع همدیگر و به کرسی نشاندن حرف خود بودیم. البته «سید حمید» گاهی در محفل انس دیگری هم که در آن علاوه بر من و «مسعود» و «حاج رضا تقدسی» (حاج آقای کبیر)، «رسول حکیمی پورا» و گاهی «علی رضا اسکندریون» حضور داشتند... ادامه در صفحه‌ی بعد

و «سید حمید» را دیدم و از این تاریخ «مقامات حمیدی» دیگری شروع شد. آنجا «هوشنگ ثبوتی» هم حضور داشت و هر دو درباره‌ی تپه تاریخی «مارلیک» صحبت می‌کردند. هیچ کدام مرا نمی‌شناختند، خودم را معرفی کردم و سفارش «علی رضا اسکندریون» را گفتم. بعد از آشنایی مدت کوتاهی پاتوق من همان مغازه شد. افراد زیادی به مغازه‌اش آمد و رفت می‌کردند از یاران غار و دوستان کوه و دشت و از اهل رزم نشریه‌ی امید زنجان تا اهل بزم همیشه حاضر در هر مکان. از میان همگی آن‌ها فقط «غضنفر سفیدگری» و «هوشنگ ثبوتی» را از قبل می‌شناختم. این محفل اولیه بود و دیری نپایید و «سید حمید» مغازه را برچید و روانه‌ی کاری دیگر شد و من حضور و ظهورش را غالباً در قالب نوشته‌ها و یادداشت‌های کوتاه در «امید زنجان» می‌دیدم. مخصوصاً زمانی که در اوایل پاییز ۱۳۷۹ ه.ش که بگویم گوه‌هایش با «دکتر محمود درگاهی» درباره‌ی «حافظ شیرازی» از مباحثه‌ی قلمی به مجادله و مناقشه کشیده شد و چند شماره ادامه پیدا کرد. استاد «درگاهی» از یک سو و «غضنفر سفیدگری» و «سید حمید» و «علی رضا اسکندریون» سویی دیگر... دو نوشته‌ی «سید حمید» با نام مستعار «مهدی مؤذن» در دو نوبت به چاپ رسید. «امید زنجان» فرصت نداشت تا نسل دوگانه‌ی متبلور زیر شعاع آفتاب خود را شاهد باشد و ستاره‌ی فروزانی بود که در بهمن ماه همان سال ۱۳۷۹ ه.ش خاموش شد. اما «سید حمید» در نشریات دیگری همچنان قلمفرسایی می‌کرد. حتی زمانی که در زمستان ۱۳۸۰ ه.ش «فرشید بلوری» مرا برای آقای «محمد حسن نجاریان» از اعضای گروه «کوهنوردی اورست زنجان» معرفی کرد و شماره‌ی دوم نشریه‌ی داخلی آن‌ها با عنوان «فراز» را دیدم، متوجه شدم که یادداشت‌هایی از «سید حمید صدیقان» نیز در آن نشریه و در خصوص کوهنوردی و کوه‌های زنجان دیدم. آخر «سید حمید» عشقش فقط صعود بر بلندای تاریخ و سیاست نبود بلکه به بلندای قله‌های پر برف و حتی گرم ناشی از شعله‌های شارق آفتاب نیز عاشق بود و حتی این اواخر قرار بود با «علی رضا اسکندریون» و خانم «گلشید کریمیان» پژوهشی درباره‌ی کوهنوردی تدوین و تألیف کنند. «سید حمید» را پس از آن تا سال ۱۳۸۶ ه.ش ندیدم. اواخر تابستان همان سال بود که به میهمانی و ضیافتی در باغ دعوت شدم میعادگاه برای عزیمت، صبح جمعه جلوی درب منزل مرحوم «اسحاق کاظم پورا» بود. باز آنجا «سید حمید» را دیدم با گونه‌های سرخ ناشی از سرمازدگی و چند انگشت دستش قطع شده. پس از احوال‌پرسی با نگرانی ماجرا را جویا شدم، از ماندنش در برف و یخ کوهستان و نجاتش از آن برزخ سخن گفت. آثار یخ‌زدگی روی گونه‌ها و بینی‌اش تا مدت‌ها ماند. گویا نشان داغی بود از تیغ عشق به صعود ستیغ کوهستان، او پیش از این حرارت پر مرارت

از زمان آشنایی من با «سید حمید صدیقان» تا لحظه‌ی خاموشی‌اش بیست و پنج سال می‌گذرد، یعنی یک ربع قرن، از خرداد ۱۳۷۷ الی خرداد ۱۴۰۲، هر چند با قلمش از دو سال پیشتر آشنا بودم. این سنت تدوین و چاپ یادنامه‌ها و گاهی بزرگداشت‌های بزرگان، چه در قید حیات‌شان و چه پس از ممات‌شان، سنتی نیک است، چه آن دسته از بزرگداشت‌ها و همایش‌های رسمی و دانشگاهی برای بزرگان چون «رضا روزبه»، «علی هشترودی» و چه آن‌هایی که توسط «انجمن دوستداران تاریخ و فرهنگ زنجان» تقدیر شدند و چه آن‌هایی که توسط دوستان و یاران نزدیک در قالب ویژه‌نامه و یادنامه برای کسانی چون «کریم نیرومند»، «حاج محمد رضا تقدسی»، «غضنفر سفیدگری» و... برگزار و منتشر شده است. من که تا حد امکان توانستم برای همین بزرگان ادای دینی بکنم، این بار در کمال ناباوری قرعه برای «سید حمید صدیقان» افتاد. پس شروع کنم تا «مقامات حمیدی» دیگری این بار برای «سید حمید صدیقان» بنگارم با روایت بیست و پنج ساله‌ی خود یعنی «حسن حسینی»: پنجشنبه بیستم اردیبهشت ماه ۱۳۷۵ ه.ش بود وقتی که شماره‌ی سوم دو هفته‌نامه‌ی «شهاب زنجان» (تاریخ نشر: چهارشنبه ۱۹ اردیبهشت) را از کیوسک «حاج صمد سعادت» خریدم و در صفحه‌ی سوم آن نوشته‌ای دیدم با عنوان «شیخ یوسف علائی...» از «حمید صدیقان» ولی کنجکاو نشدم این فرد کیست؟ یک سال و اندی گذشت تا باز این بار در هفته‌نامه‌ی «امید زنجان» یادداشتی با عنوان «نقدی بر کتاب سلطانیه» از «سید حمید» دیدم که همین نوشتار توجهم را جلب کرد. این یادداشت در حقیقت انتقاد از باز چاپ کتاب «سلطانیه» (مرحوم «علی هشترودی» در قالب سلسله مقالات در هفته‌نامه‌ی «ندای زنجان» به مدیر مسئولی «مصطفی ابطحی» بود. آن روزگاران از «علی رضا اسکندریون» هویت «سید حمید» را جویا شدم. دو ماهی گذشت که دقیقاً به یاد دارم که «علی رضا» در کوچه‌ی «رهبری» و همسایگی کتابکده‌ی فرهنگ مغازه‌ای اجاره کرده و نمایندگی توزیع «ماکارونی تولم» را داشت. او به من یادآوری کرد که سه مقاله از «سید حمید» در ویژه‌نامه‌ی «امید زنجان» منتشر خواهد شد. ششمین سالگرد انتشار هفته‌نامه‌ی «امید زنجان» در اول خرداد و اولین سالگرد انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد ۱۳۷۷ ه.ش فرا رسیده بود و شورای نویسندگان «امید زنجان» ویژه‌نامه‌ی در قالب مجله منتشر کردند که مقالاتی با موضوعات مختلف در آن منتشر شده بود. به همین مناسبت هم مراسمی در آمفی‌تئاتر سهروردی برگزار شد. ولی من «سید حمید» را آن‌جا ندیدم. ولی چند روزی گذشت تا از «علی رضا اسکندریون» شنیدم که «سید حمید» در روبروی امامزاده «سید ابراهیم» مغازه‌ی قفل‌سازی دایر کرده. پس روانه‌ی آنجا شدم



## از صبح که برخاسته‌ام ابری‌ام امروز

جلال رکابی، کوهنورد

چه سهم‌ناک بود سیل حادثه که هم‌چو ازدها دهان گشود زمین و آسمان ز هم گسیخت ستاره‌خوشه‌خوشه‌ریخت و آفتاب در کیود دره‌های آب غرق شد هوا بد است تو با کدام باد می‌روی چه ابر تیره‌ای گرفته‌سینه‌ی تو را که با هزار سال بارش شبانه روز هم دل تو و نامی شود تو از هزاره‌های دور آمدی در این درازنای خون‌فشان به هر قدم نشان نقش پای توست

شاید در تخیلاتم هم نمی‌گنجید روزی برای کسی که خود همیشه دستی بر قلم داشت مطلبی بنویسم که خود به مثابه‌ی زیره به کرمان بردن است. چه کنم که دست تقدیر اینچنین رقم خورد و هنوز داغ استاد از یادها نرفته داغی دیگر و اینچنین بر دل هانشت.

نوشتن از آفاجان هر چند در این مجال‌ها نمی‌گنجد. سال ۷۴ و شروع سنگنوردی و کوهنوردی که پس از چند صبح‌های سید را شناختم. سال ۷۵ بود برنامه‌ی علم کوه سید، ضمانت من برای شرکت در برنامه شد، آخر آن زمان شرکت در برنامه‌های کوه و آن هم در حد علم کوه خود برابر با یک قلعه‌ی هیمالیا بود. از آن روز دیگر این زنجیره‌ی آشنایی مان نه تنها به سالن و کوه بلکه به شاگردی در مغازه‌ی کلید سازی روبروی امام زاده و پس از آن کارگاه شهرک صنعتی با ایرج آقا شریعت (به قول سید مشتقی) که سالیان سال همراه بودیم گره خورد.

روزهایی که به مغازه، دوستی می‌آمد و اکثر آنرا استاد غضنفر سفیدگری بودند امر شمع زدن از صبح شروع می‌شد و بی‌وقفه و تنها با نوشیدن چایی تا شب ادامه پیدا می‌کرد، مسافرت‌های فرهنگی و اجتماعی و غیره این زنجیره را استحکام می‌بخشید و هر روز نزدیک و نزدیک‌تر، تار و پودمان ما را به یکدیگر وصل می‌کرد.

حافظ خوانی و مولاناخوانی و شمس جزو برنامه‌های ثابت محفل هامان بود. تفسیر سرگذشت ادیبان و حکایت از فرزندان با افزودنی‌های سید لذتی بی‌انتهای داشت. خنده‌های چند سیلابی معروف به آه آه آه با تن و صدای خاص شاید در محفل و برنامه کوهنوردی از ایشان بر هم‌نوردان آشناست.

آوازهای دلکش و مرضیه و بنان و حماسی دهه‌های چهل و پنجاه را در حافظه داشت و همیشه می‌خواند و زمزمه می‌کرد و حتی آهنگ‌های دهه‌های پس از انقلاب را نیز با لحن و رقص خاصی اجرا می‌کرد.

عجیب ذهن و فکر و حافظه‌ای استثنایی، مثال زدنی و غیر قابل انکاری داشت. از هر در و دروازه‌ای سخن می‌گفت و فکت‌های معتبر و مستدل برای صحبت‌های خود ارائه می‌داد. از تاریخ و فلسفه و غیره می‌گفت، گویا با آن‌ها می‌زیسته این مرد.

طی این سه دهه هیچ وقت کلمه‌ی پشیمان کننده‌ای از او نشنیدم و همیشه و در هر حال حمایت کننده بود و روحیه بخش. همه‌مان به یکی در زندگی مان احتیاج

داریم، یک رفیق که از نگاهت بفهمد حالت بد است یا نه! یکی که همه‌جوره کنارت باشد و وقتی به کمکاش احتیاج داری، نپرسد برای چی، محاسبه‌گرانه کمکات نکند، یکی که از موفقیتات بیشتر از خودت خوشحال باشد و وقتی کار اشتباهی می‌کنی همچنان کنارت بماند و عذاب وجدانات ندهد و هوای ات را بی‌دریغ داشته باشد. سید کسی بود که دارای همه‌ی این خصایص بارز بود. چنین آدم‌هایی کمیاب‌اند و در زندگی کم پیدا می‌شوند. قلباً می‌خواهم خیلی بنویسم ولی آندوه مجالی برایم نمی‌گذارد. آخرین مطلبی که برایش فرستادم این شعر بود: ای صبا گر بگذری بر کوی مهرافشان دوست یار ما را گو سلامی، دل همیشه یاد اوست.



## به یاد رفیق کوهستان

جلیل مسچی، کوهنورد، کنشگر فرهنگی و اجتماعی

سال ۱۳۸۴ بود، اگر دقیق تر بگویم بیست و یکم بهمن ساعت یازده شب، آقارضا زنگ زد در صدایش نگرانی و تشویش موج می‌زد. خبر را کوتاه گفت: ابوالفضل دیروز رفته توچال برنگشته، تا حالا خبری از او نیست. بلند شو بیا با بچه‌های هیئت کوهنوردی بنشینیم عقل‌هایمان را بریزیم روی هم ببینیم چه کار باید بکنیم. آن شب در سوز و سرمای بی‌سابقه‌ی بهمن ماه در اتاقک کوچک پایگاه امداد اورژانس، آقا منصور افشاریان نظرش این بود که ابوالفضل مثل گرگ بالان دیده است، فردا پس فردا از یکی از روستاهای اطراف توچال صحیح و سالم سر در می‌آورد. اما سید می‌گفت باید به سرعت دست به کار شویم، طوفان و کولاک برف به کسی رحم نمی‌کند. در سرمای ۲۰ درجه، لحظه‌ها سرنوشت سازند، با ارتباطات خوبی که داشت در همان فرصت کوتاه وعده‌ی گرفتن هلی‌کوپتر و امدادگران را از هلال احمر تهران گرفت. بدون معطلی حرکت کردیم صبح فردا به خاطر تظاهرات بیست و دو بهمن به هلی‌کوپتر اجازه‌ی پرواز ندادند، ساعت چهار عصر ده دوازده نفر امدادگر زنده با سگ‌های زنده‌یاب آماده‌ی پرواز بودند، به ما گفتند فقط برای یک نفر جا داریم، حسین آقا، آقارضا و من، چشم‌های مان به طرف سید چرخید و او سوار شد، با اصرار او امدادگران تا پاسی از شب در اطراف قله جستجو را در برودت طاقت فرسا ادامه دادند اما مایوس از مسیر تله کابین برگشتند...

سه ماه گذشت. برف کوه توچال از شرم خفه کردن ابوالفضل زمانی آب شد و سنگ و صخره‌ها نمایان گردید. در این مدت سید با اکیپ‌های مختلف بارها برای پیدا کردن آن گمشده، قله توچال و دره‌های مشرف آن را زیر پا گذاشته بود. در یک روز گرم بهاری، با خلیل و ناصر، دو برادر ابوالفضل زمانی پس از ساعت‌ها جستجو در دره‌ی ایگل، پیکری بی‌جان ابوالفضل را از زیر برف سهمگینی که او را از بالای کوه غلتانده و سه ماه تنگ در آغوش گرفته بود، بیرون کشیده، بسکت کرده و با مصیبت پایین می‌آوردیم. در آن سکوت وهمناک و غم‌انگیز کوهستان، سید حمید مثل یک فرشته از دور دست‌ها پیدایش شد، با محمد آقا نوری، کوهنورد کارکشته‌ی باشگاه آرش باهم بودند، کفش کتانی به پا و یک بطری آب در دست. می‌گفت ما دیگر کارمان روزهای جمعه جستجوی این منطقه است، نگاه تیزی به پیکری بی‌جان ابوالفضل انداخت و گفت تکانش ندهید جابه‌جایی متوفی، تشریفاتی دارد باید به مراجع قانونی اطلاع بدهیم. در آن سه چهار ساعتی که سوگوارانه بالای سر ابوالفضل نشسته بودیم و ناصر سیل اشک می‌بارید، سید، سهندیه حیدر بابا را که از حفظ داشت برای مان با آواز خوش و ریتم دو چهار می‌خواند...

قوی یاغیش یاغساد یاغشین قوی اولوپ آخساد آخشین یانلار ییندا درلر وار...

...نه زامان وارسا، مکان وارسا، کسب بیچدی بیر اننا گنچه جکگر، گله جکگر، نه بو یاندا، نه او یاندا نه بیلم قالدی هایاندا.... به اینجا که رسید سید رو به ناصر برادر مرده کرد که آب دیده فرو می‌بارید گفت: های‌های... نه بیلم هانسی زاماندا، هانسی مکاندا بی‌رحم زمانه بیزی ده کسه جکدی، بیچه جکدی!... یادش گرامی

ادامه از صفحه‌ی قبل... حضور پیدای کرد که نسبت به محفل اولیّه آرام‌تر بود. سال ۱۳۹۴ هـ.ش که فرا رسید، سال تأسیس «انجمن دوستداران تاریخ و فرهنگ زنجان» بود و «سید حمید» هم از اعضای کارگروه تاریخ و حاضرین نشست‌های آن انجمن بود و بیشتر هم انتقادات خود را از آن انجمن به صراحت ایراد می‌کرد. اما در اواخر هم حضورش کم‌رنگ شده بود و چه بسا به دلایل نامعلومی رنجشی پیدا کرده بود. علاوه بر این یادداشت‌های «سید حمید» نیز در فضای تلگرام و واتساپ حاوی مطالب مفیدی بود و گاهی بگو مگو‌های سختی رخ می‌داد. مخصوصاً وقتی که از اواخر سال ۱۳۹۸ هـ.ش کرنا‌ی کرونا ناخفته شد و اعلان جنگ بیولوژیک همه‌ی زندگانی مردم را در نوردید و آسیب‌های جدی‌ی زیادی را زد، نشست‌های انجمن هم به تعطیلی گرایید. کرنا‌ی رحمانه تاخت و حتی همه از دیدن و دیدار نزدیکان هم واهمه داشتیم. این «محسن اسکندر یون» بود که در پاییز ۱۳۹۹ هـ.ش محفل انس دیگری را در باغ دلگشای پسر عمّ مکرم خود فراهم کرد. این محفل هفتگی مدتی بعد تغییر مکان داد ما همگی آنجا مجلس سماع ذهنی داشتیم و هفت وادی عرفان عملی را طی می‌کردیم. البته دکتر «فتح‌الله پورا» و «مه‌دی نصیری» در همان مرحله‌ی عرفان نظری ماندند. آن محفل امروزه نیز با جمعیت زیادتری پابرجاست و فقط به سطح عرفان نظری نزول کرده و مهندس «محسن اسکندر یون» در نهایت بعد از سماع ذهنی و مغزی حضار، سماعی هم بهمین کرده تا ناولی هم جهت حسن ختام داشته باشند. آخرین حضور «سید حمید» سه شنبه‌ی هفته‌ی آخر بهمن ۱۴۰۱ هـ.ش بود. بعد از آن دیگر در هیچ محفلی حضور و ظهور پیدا نکرد. علت رادر فروردین جویا شدم، وقتی برای تبریک عید تماس گرفتم، کسالت خود را دلیل عدم حضور گفت. البته گله و شکایتی را هم دستاویز کرده بود. کر و نادر دوره نفاقت بی‌رحمانه بر «سید حمید» تاخت. او بعد از بهبودی نسبی هوس معشوقش یعنی کوهستان را داشت همان معشوقی که قبلاً بی‌رحمانه زخمش زده بود این بار کوهنوردی اش آخرین سیر بود و بعد از بازگشت آسیب ریش که از کر و نادر دیده بود، دوباره عود کرد و «سید حمید» صاحب فراش شد. آخرین بار همان فروردین بود باهم صحبت کردیم. تصورم بر این بود که به زودی خوب خواهد شد. از ابتلا به کر و ناهم به من چیزی نگفته بود. فقط در آخرین سه‌شنبه محفلی در اردیبهشت شنیدم که بیماری اش جدی است، برای احوال‌پرسی تماس گرفتم. جوابی نداد و پیامک فرستادم پاسخ نیامد. نگران‌تر بودم. بالا‌جبار دهه‌ی اول خرداد روانه‌ی «شیراز» شدم وقتی با «محسن اسکندر یون» پیامک ردوبدل شده و اتفاقاً ذکر خبری هم از «سید حمید» شد مهندس گفت «او دیگر در میان ما نیست.» شوکه شدم و تماس گرفتم «محسن اسکندر یون» ماجرای فوتش را گفت بالا‌فاصله به دوستان پیامک داد و «امین سلطانی» هم تماس گرفت در حالی که می‌گریست...

## حلقه وصل سه نسل در نیم قرن اخیر

رسول حکیمی پور، کنشگر سیاسی و اجتماعی

مرحوم روان‌شاد، سید حمید صدیقیان، به دلیل حسن خلق و پر‌دباری با جمع‌های متعددی از طبیف‌ها و دوستان مختلف سیاسی، اجتماعی، ورزشی، کوچه‌بازاری و... در زنجان ارتباط داشتند. به همین دلیل اطلاعات فراوانی نیز از جمیع جهات داشتند. در معاشرت با وی به دانسته‌های من، افزوده می‌شد و همیشه مجالست با ایشان، برام لذت بخش بود.

### ۱- حلقه‌ی دوستان مربوط به قبل انقلاب ۵۷

حقیر یکی از کسانی بودم که از چندین سال قبل از انقلاب، تا آخر عمر ایشان بدون انقطاع (منتهای سال‌های زندان در دهه‌ی شصت) باهم مرتبط بودیم و در جلسات متعدد به همراه سایر دوستان عزیز همانند مرحوم غضنفر سفیدگری و... هم صحبت می‌شدیم. بیشتر مباحث در حول حوش رویدادهای سیاسی اجتماعی... کشوری و زنجان صورت می‌گرفت، از ناگامی‌ها و اهداف محقق نشده‌ی آن‌ها، انقلاب ۵۷ و نقش اشخاص و گروه‌های شرکت کننده در آن، تا رویدادهای مختلف بعد از انقلاب... البته طیف‌های مختلف فکری، نظرات و استدلال‌های خودشان را داشتند و دارند. خاطرات زیادی از این

مباحث هست که در این مقال نمی‌گنجد.

### ۲- حلقه‌ی دوستان بعد از انقلاب، دهه‌ی شصت و هفتاد

این دوستان آقای صدیقیان، از افرادی بودند، که قبل از انقلاب، حتی دوره‌ی جنگ راه خوبی به یاد نداشتند اما بعضاً سواد آکادمیک هم داشتند و با انگیزه‌ی فراوان به دنبال شنیدن وقایع قبل از انقلاب، دوره‌ی انقلاب و بعد از انقلاب و سایر رویدادها بودند. در ضمن در ورزش کوهنوردی نیز همراه ایشان بودند.

### ۳- دوستان دهه‌ی هشتاد و نود

این عزیزان هم جوان‌تر از دو طبیف قبلی آقا سید حمید بودند که پورشورتر و بال‌انگیزه‌تر به مباحث می‌پرداختند.

در بین سه گروه یاد شده، اشخاصی هم بوده و هستند که در نشریات متعدد بعد از انقلاب زنجان نظیر امیدزنگان، موج‌پیداری... همانند آقای صدیقیان قلم‌زنی کرده و به دنبال نشر مطالب سیاسی اجتماعی فرهنگی ورزشی... مفید بوده و هستند. خداوند تمامی دوستان در گذشته، خصوصاً زنده‌یاد غضنفر سفیدگری

و سید حمید صدیقیان را رحمت کند.

این سخن پایان ندارد، ای جوان!

پس سخن کوتاه باید، والسلام.

## یگانه پاروزنِ رودِ زمهریر

رامین سلطانی، روزنامه‌نگار و پژوهشگر حوزه‌ی تاریخ زنجان

از فاجعه کم از هزار سال سپری نشده و آنکه باید می‌فهمید هنوزاهنوز میخکوب است. نگاه، مثال پیکان کمانداران رج‌اندر رج سپاه بی‌سردار سلجوقی در آخرین نبرد، رو سوی قشون دشمن دارد ولی تردید جان مرد را خراش می‌دهد که دستش را پایین بیاورد یا نیاورد. اگر نیاورد که یعنی پذیرفته آن یگانه پاروزنِ رود زمهریر از آستانه‌ی دروازه‌ی بی‌بازگشت عبور کرده و این سرآغاز فراموشی و فروپاشی و رسمیت بخشیدن به مرگ است.

اگر نیاورد که باید قبول کنیم راهی که می‌رویم را یک‌بار پیش ازین شاهزاده عباس میرزا در نبرد نارین قلعه امتحان کرده و تمامی فوج‌های سواره و پیاده را توپ‌های صحرائی روس‌ها تارومار و تاراج کرده‌اند، از میانه‌ی آن فاجعه مانده یک مرد با تردیدی جان‌سنوز که خیر فاجعه‌را چه کسی به سردار سپاه شکست‌خورده خواهد رساند؟

دروغ می‌گویند. و باور این دروغ با من چه کرده که این چنین پریشان و بی‌معنی شده‌ام؟ وجود تو وجود حی و حاضر است که نفس کشیدن را به چالش می‌خواند، به همین خاطر عهد کرده‌ام در رئای تو، ای شاهزاده‌ی سپیدموی افسانه‌های بی‌بازگشت، از زندگی بگویم که تو عین زندگی بودی. یاد و خاطره‌ی تو هزار سال پس از فاجعه عین زندگی است که مرگ را پس می‌زند و به یادمان می‌آورد در پسِ

\_\_\_\_\_

**قرار بود سفر از ما آدم بهتری بسازد، نشد. قرار بود از چشم‌های تو همیشه خندیدن را یاد بگیریم، چه دیر آموختیم آن که می‌خندد هزار رنج دارد و مگر گریزی هم هست از رنج؟ قرار بود سفر به ما بیاموزد غربت نه همیشگی است و آنکه به غربت می‌رود، یک روز ناگزیر جهان را دور می‌زند و باز می‌گردد، در یک عصر داغ، در جهنمی که کوله‌بار بگشاید و تنش را تکیه**

\_\_\_\_\_

دهد بر تنه‌ی هزارساله‌ی درخت و پلک‌هایش را هم بگذارد و به این فکر کند که عباس میرزای غمگین در آن عصر باران‌ریز که صدای توپخانه‌ی روس‌ها از صدای آسمان غربیه‌ی ارمنستان بلندتر بود، چرا می‌خندد در میان جمع و وقتی اطرافش خلوت می‌شود، خون گریه می‌کند؟

قرار بود سفر از ما آدم بهتری بسازد، نشد. قرار بود از چشم‌های تو همیشه خندیدن را یاد بگیریم، چه دیر آموختیم آن که می‌خندد هزار رنج دارد و مگر گریزی هم هست از رنج؟ قرار بود سفر به ما بیاموزد غربت نه همیشگی است و آنکه به غربت می‌رود، یک روز ناگزیر جهان را دور می‌زند و بازمی‌گردد، ولی هزار افسوس از هزار سفر مرد، یکی فقط، به تصادف سفر بی‌بازگشت بود که هزار سال آزرگار است از باور آن عاجزانه در خود می‌پیچیم و رنج می‌کشیم و مگر امید رهایی هست از این همه کابوس بی‌پایان؟

از فاجعه هزار سال پیش سپری شده و یک مرد همچنان باحزنی پایان‌ناپذیر در تمام جاده‌های بارانی جهان آواز می‌خواند و من این سطور با آب دو دیده می‌نویسم در همراهی با ابر آزاری که در غربت ما همیشه گریان است.

ما از سرزمین بی‌واژه به این گوشه از غربت کوچیده بودیم و باور نداشتیم یک روز تابوت چوبی بر دوش باید از خوف خندق و تمسخر خمره‌فروشان پس‌کوچه‌های غربت عبور کنیم رو سوی قلعه‌هایی که نور آشنایی بر آفاق می‌پاشند به امید رسیدن به شب‌های روشن و روزهای طلایی. حالا این‌ها همه هیچ، این گریه‌های بی‌امان را کدام‌شانه‌ها پناه می‌دهند ای رسولان بی‌سواری که از سپیده‌دم ازل آواز روشنایی سر داده‌اید؟ به کدام گوشه‌ی خاک باید پناه برد و همسایه‌ی نو‌مید حق‌های بی‌کران زمین شد؟

و ما، هزار سال است سوگوار کیفیت تناوری هستیم که بی‌دریغ بود و ساده بود و روشن بود و سپید بود و «لحن آب و زمین را چه خوب می‌فهمید و با کران‌های ناشناخته نسبتی عظیم داشت» زیرا به گفته‌ی آن شاعر ترکی‌زبان، فاجعه هیچ‌گاه افتادن درخت بید نبوده و نیست بلکه «پالوط یخیلاندا یتره ضربه‌دی»!

پریشان نوشتم. در فقدان تن، من از حضور عبور می‌شود. آنچه رسوب می‌کند اعضای شاعر است بر تن کوهستان زیرا

نه عقاب از آشیان

نه پلنگ از کوهستان

نه اسب از استپ‌های مغولستان

کم می‌شود

شانه‌ها همیشه برفی

کوه‌ها همیشه حرفی

برای تکاندن

در سال‌های سترون

که تنهایی سرنوشت اسب است.

۱۴۰۲\_۳\_۲۵

## مشروطه

### شب‌های دورادور جنگل

محمد ملکی، پژوهشگر تاریخ اجتماعی زنجان

شخصیت زنده یاد آقا سیدحمید صدیقیان دو ویژگی عمده است. ویژگی اصلی و مهمی که مبنای منظر دوم وجودی ایشان بود. اندیشه ورزی و مطالعه آثار و مکاتب مختلف فکری از بدو خودشناسی در طول حیات ایشان بود. با وجودی که تحصیلات آکادمیک را در رشته تاریخ خوانده بودند و در این حوزه بر تاریخ گذشته و معاصر این مرز و بوم اشراف داشتند و پژوهشگری پیگیر در این عرصه شناخته می‌شدند ولی بنایه دریافت‌های فکری و کسب آگاهی و اعتقاد به باورهای انسانی، روحیه پرسشگری و تبیین شرایط در وجودشان عجین گشته بود. همین امر سبب گردیده بود تا برای شناخت و ارزیابی پدیده‌های اجتماعی از دیگر عوامل و علوم و اسباب آگاهی چون فلسفه و علوم اجتماعی و ادبیات و… در جهت تکامل و باروری اندیشه‌ی خویش بهره‌مند گردند و هیچ زمانی را برای آموختن و مطالعه از دست ندهند که این خصیصه در طی سالیان دراز همواره در وجودشان ساری و جاری بود.

مجموعه‌ی این اوصاف و نگاه، از ایشان انسانی فرهیخته، با تفکری سیال و مسئول نسبت به مسائل فرهنگی و اجتماعی ساخته بود که در هر جمع و محفلی اعم از محیط اجتماعی و فضای مجازی با نظر به باورها و داشته‌ها در موضوعات مختلف می‌نوشت و اظهار نظر می‌کرد و مخاطب را با بیان و قلم شیوای خود با اطلاعات وافی در موضوع مورد بحث مجذوب خود می‌ساخت. این منظر و ویژگی خود زمینه‌ی گفتگو و پیوند و ارتباط با جوانان و نسل‌های مختلف را برای ایشان به ارمغان داشت که موهبت بزرگی محسوب می‌شود.

ویژگی دوم ایشان که بنا به شرایط، فعالیت‌های فرهنگی و ورزشی خود را در آن بستر دنبال می‌کردند، عرصه‌ی کوهنوردی بود، فضایی که به نسبت سایر رشته‌ها رهروانی پاک و صدیق و همدل و همراه را می‌طلبد و مأمّن انسان‌هایی است که صداقت و یکرنگی را از محیط کوهستان می‌آموزند و گم‌گشته‌ی وجود خویش را در طبیعت بی‌آلایش و زلالی آب‌های روان چشمه‌ساران می‌جویند. ایشان با فعالیت طولانی و تلاش‌های مستمر در این عرصه با صعود به قله‌م‌ر تفع مختلف داخلی و خارجی و کسب افتخار و تجارب گرانتقد، را با طی مدارج مختلف علمی و عملی با سپری کردن دوره‌های مختلف به عنوان مربی و پیشکسوت با اخلاق و دارای فضائل انسانی منشاء اثر در تربیت و آموزش کوهنوردانی در شهر و دیارمان در طی سال‌های متمادی برای چندین نسل گردیدند و همه‌ی آموخته‌های فنی را در کمال تواضع و بی‌منت در عرصه‌ی ملی و محلی در اختیار جامعه‌ی کوهنوردی قرار دادند و نیکنامی را از خود به یادگار گذاشتند.

**خاطره‌ای از بزرگواری**

اولین دیدار من با زنده‌یاد آقای سیدحمید صدیقیان به اوایل دهه‌ی ۱۳۷۰ باز می‌گردد. رفیق شفیقی از ایام آموزگاری داشتم که به تهران مهاجرت کرده بود و بعد از ازدواج مدتی ناپیدا ولی بعدها در زنجان سکنی گزیده بود، روزی بنا به نظر ایشان به دیدار آقای صدیقیان که در آن زمان ربوروی امامزاده تعمیرگاه لوازم برقی داشتند، رفتیم. بعد از به جا آوردن آداب ابتدایی باب آشنایی رخ نمود و با گل انداختن صحبت‌ها و یادآوری خاطرات مشترک با دوست مشترک‌مان وقت خداحافظی فرارسید. سال‌ها گذشت و ایشان در زمینه‌ی کوهنوردی فعال بودند که از فضای روزگار با تشکیل گروه کوهنوردی اورست زنجان در سال ۱۳۷۸ دوستان مرا نیز به جمع خود فراخواندند. به لحاظ سابقه‌ی ذهنی از کوه و کوهستان با کمال میل پذیرای این امر شدم و در طی این سال‌ها در مناسبت‌های مختلف در زمینه‌ی کوهنوردی و بعضاً جلسات نقد کتاب و غیره با ایشان دیدار داشتیم. گروه اورست طبق برنامه‌اجرایی سال ۱۳۹۰ با سرپرستی آقای میربهاپیمایش جنگل از خلخال به اسالم داشت. مینی‌بوس‌ها، اعضا و مهمانان برنامه را در ابتدای مسیر پیاده نمودند و به لحاظ عدم خستگی در کوله‌پشتی تمام وسایل و لوله‌ها در مینی‌بوس باقی ماند و بنا گردید رانندگان از جاده اسالم وارد جنگل شده و در روستای مدنظر به ما بپیوندند. حرکت آغاز شد و اعضا بعد از گذر از بیلافتات و چمنزارها و مشاهده‌ی طبیعت بکر و زیبا وارد جنگل شدند و بعد از طی مسافت طولانی در اوایل شب به روستا رسیدیم. اما هنوز از مینی‌بوس‌ها خبری نبود. همه چشم به راه جاده‌ی روستا در جنگل به انتظار بودیم. حدود نیمه‌های شب روشنایی چراغ‌هایی در جنگل نمایان شد و بعد از مدتی مینی‌بوس‌ها به روستا رسیدند.

زنده یاد آقای صدیقیان به اتفاق دو نفر از هموردان دیگر در منطقه برنامه‌ی شخصی در جنگل داشتند که به مینی‌بوس‌ها بر می‌خورند و آن‌ها اعلام می‌کنند ساعت‌هاست در جنگل گم شده‌اند و راه روستا را نمی‌تواند پیدا کنند و تمام وسایل و کوله‌های اعضای گروه نرد ماست.

ایشان با بزرگواری و بزرگ منشی، برنامه‌ی خودشان را کنسل می‌کنند و بنا به اشرافی که به منطقه و جنگل داشتند مینی‌بوس‌ها را به محل مورد اسکان گروه ما را هدایت می‌کنند و در جواب اینکه برنامه‌ی شما را خراب کردیم با تواضع و فروتنی گفتند چه بهتر از این که در جمع بزرگتری در کنار دوستان باشیم. این عمل و روحیه‌ی نوع دوستی مورد امتنان و قدردانی همه‌ی اعضای گروه و میهمانان برنامه قرار گرفت و شب به یاد ماندنی و با حضور ایشان در خاطره‌ها ثبت گردید.

یادشان گرامی باد

خرداد ۱۴۰۲

## موج پیداری

### تومعاصر بادها بودی

حسین نجاری، شاعر و مستندساز

اندیشیدن به جان شیفته‌ای که جز به قلعه‌هانی اندیشد الهام‌بخش و سکر آور است. تنها کسانی به قلعه می‌رسند که به فتح آن می‌اندیشند و فتح سزای جان‌هایی است که بار کود در جدال‌اند و برای استیلای البته‌اج و بهروزی و اعتلای پیروزی در تقابلند و کنجکاوانه در پی کشف و تکوین حیات و جهان هستی‌اند. جان‌هایی که شعله‌های سرکش دارند و در پس پشت میله‌های استخوان نمی‌پوسند. شعله‌هایی که انشعابی از حقیقت خورشیدند و در مقصوره‌ی تن نمی‌گنجند.

سید حمید صدیقیان از تبار عشاق کلمه و کوه بود و روح زلال‌اش از کران تا کران هستی‌اش مدام بر شهر و طبیعت می‌وزید، او در آشوب شهر مدافع طبیعت بود و در دل طبیعت، منادی مدنیت. در خانه و خیابان در کار کشتِ شیدایی بود و در کوهستان مفتون زیبایی. او غزل‌سرای زندگی بود و چون درختچه‌ای ماجراجو از شوق شکفتن و بالیدن، مصلحانه صخره‌ها را می‌شکافت و در ارتفاعات آن قد می‌افراشت و من که عاشق ارتفاعاتم محو شکوه روح او بودم.

صدیقیان، جان جهانی داشت اگر چه صدایش از مرزهای زنجان بیرون نرفت و ناقوس مرگ ناپهنگام نواخت ولی او جان مجنونی داشت که آفتاب را از آسمان عظیم و آبی‌اش عبور می‌داد.

کوهنوردی که سال‌های متمادی صخره‌های زندگی را عاشقانه طی کرد و خم به ابرو نیاورد، زیرا که می‌دانست رفتن رسالتِ همه‌ی دور مانده‌هاست و مضحک است سنگ‌نورد از سختی راه بگوید! او در این سال‌های صعب دمی تن به انفعال نداد و با هزار بیم و امید از هزار توی مصائب بیرون زد و در سینه‌ی بی‌کینه‌اش جز باغ گل سرخ نکاشت! باید این خصیصه‌ی نفیس را در این جهان آشفته صبیحه زد که کتمان حقیقت، معصبتی است بزرگ!

زندگی او از سال‌های دور و دراز فرم خود را یافته و معنای خود را به دست آورده بود ولی اینک پدیده‌ی مرگ آن را تدوین نهایی کرده است. پازولینی، آن شاعر و سینماگر دگراندیش بر این باور است که مرگ برای زندگی تعیین کننده است. او مرگ را به تدوین یک فیلم تشبیه می‌کند و می‌گوید فقط وقتی به پایان می‌رسد معنایی کسب می‌کند. بیش از آن هیچ معنایی ندارد. معنای زندگی تادم مرگ خود را نشان نمی‌دهد و اینک معنای دقیق زندگی صدیقیان بیشتر از گذشته، خود را عیان می‌سازد و تماشای این درام تراژیک و این شاهکار هنری برای کسی که دل در گرو ادبیات و سینما دارد هنوز حیرت‌آور است!

با خود می‌گویم ای حاصل ترکیب تاریخ و فرهنگ و صخره و سنگ! اینک این روزهای ماست به تاراج می‌رود و تو که آسیمه‌سر از این کویر وحشت گذشته و آن در سیمانی پشتِ سرت را برای همیشه بسته‌ای چیزی از دست نداده‌ای، حال این بار نه در تنستغ صخره‌ها که در قعر سلولی سرد و ستبر شانه‌های‌ات را بلرزان و ترانه‌هایت را افشان کن تا نغمه‌ی مستانه‌ات را بادهای دیوانه به دست ابرها بسپارند و از حصار مرزها سر برونند.

بگذار صدای‌ات در سرزمین‌های سرد بییچد و انقلابِ آفتابگردان‌ها را در شب‌های قطبی برانگیزد. بگذار گل‌ها باطنین نغمه‌های‌ات جامه دریده و نفس بادصبارا مشک فشان سازند! هر چند تو نیز مثل رفیق گرمابه و گلستانت غضنفر سفیدگری در آخرین ماه بهار رفته‌ای ولی بهار در آخرین برگ سفرنامه‌ی شما خواهد ماند و نغمه‌ی آشنای‌تان در جان زنجان طنین دلنشینی خواهد داشت و من با هموردان‌تان زمزمه‌می‌کنم:

از کوه اگر می‌گوی

آرام‌تر بگوی!

بار گریه‌ای بر شانه دارم

بر که‌ای که شب از آن آغاز می‌شود،

ماهی‌اندوه‌گین می‌گردد

و رشد شبانه‌ی علف

پوزه‌ی اسب را مر تش می‌کند.

صبحی اگر هست، بگذار با حضورِ آخرین ستاره

در تلاوتی دیگر گونه آغاز شود.

ستاره‌ها از حلقوم خروس

تاراج می‌شوند

تا من از تو بیرسم

اکنون‌ای سرگردان!

در کدام ساعت از شب‌ایم؟

انبوهی جنگل است که پلک‌ها

بر بال‌اسب می‌خوانند

و ستاره‌های غیبت می‌کند

تا سپیده‌دمان را به من باز نماید.

میراث‌گریه، آه

در قوم من

سینه‌به‌سینه‌بود.

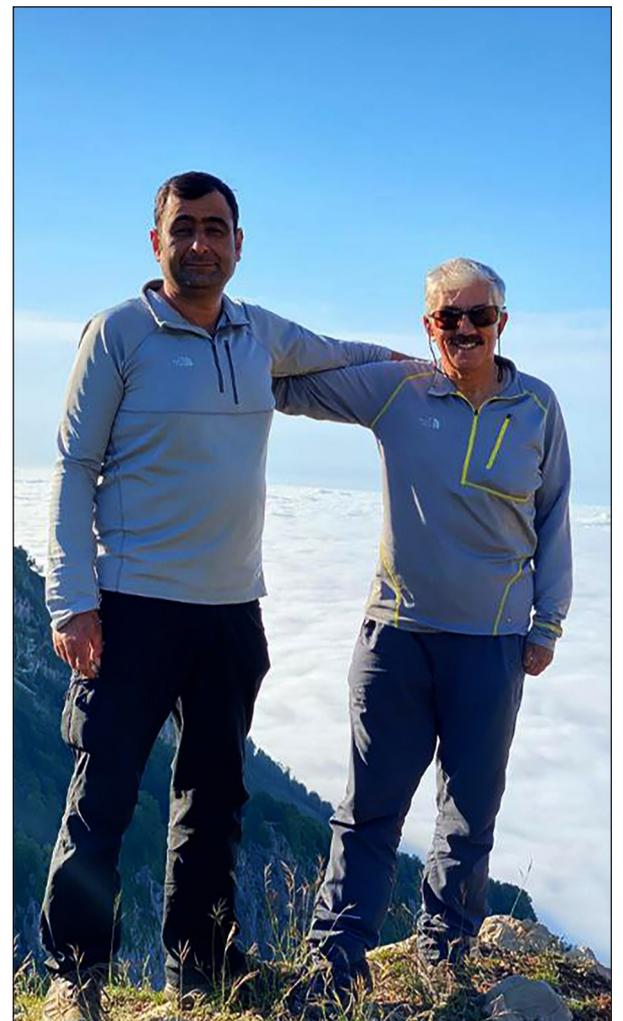
یادش بسیاران گرامی‌باد.

۲۲ خرداد ۴۰۲

دوره‌ی سنگنوردی مقدماتی  
اساتید: سید حمید صدیقیان و حسین مقدم



سید حمید صدیقیان و کمال زنجانی



صعود زمستانی به قلعه‌ی سندان، اوایل دهه‌ی ۹۰ خورشیدی



## بوی کوه... بوی کتاب

اصغر بهرامی هزاررودی، پژوهشگر حوزه تاریخ و فرهنگ طارم

ایچنده میمون گزّه...

بچه‌ها به وجد می‌آیند و با خانم مربی هم‌نوا می‌شوند. بعضی هاشان بلند شده و ادای او را در می‌آورند. مراسم شیرین ترانه‌خوانی تمام می‌شود مربی و بچه‌ها کم‌کم، بساط‌شان را جمع می‌کنند و از آقای تقدسی خداحافظی می‌کنند.

سکوت، کتابفروشی را فرا می‌گیرد به ساعت نگاه می‌کنم. ۱۱:۴۸. نیم ساعتی به موعده قرار مان مانده. کیفام را باز می‌کنم، دفتر و خودکار را بر می‌دارم. حالی دست داده که باید بنویسم. اما از چی؟ از کی؟

کمی فکر می‌کنم. تصمیم خوبی است. در مورد کسی می‌نویسم که با او قرار دارم؛ «بعضی از مردم به دوستی با آدم‌های مشهور افتخار می‌کنند. دوست دارند عکسی با آنان داشته باشند تا سال‌های سال، بتوانند با افتخار بزرگشان هم‌نشینی با یک آدم مشهور - خوش باشند. حالا زیاد مهم نیست که آن آدم مشهور انسان خوبی است یا نه.

امادوست من که قرار است او را ببینم، چندان آدم مشهوری نیست البته خیلی‌ها به واسطه فعالیت‌هایش او را می‌شناسند. اما می‌دانم که دغدغه‌ی شهرت ندارد. عملکردش چنین نشان می‌دهد. چه بیهوده است زندگی برای رسیدن به شهرت و چه خسبران عظیمی که انسان حسرت این تمنای بیهوده را به گور ببرد.

بعضی‌ها هم هستند که دوست دارند با آدم‌های خوش تیپ و زیبارو مرادوه کنند. چه معیار ضعیفی دارند برای انتخاب دوست. البته زیبایی، انسان را جذب می‌کند اما واقعاً زیبایی چیست؟ پایین‌ترین مرتبه‌ی زیبایی، حسن صورت است. به عبارتی؛ زیبایی ظاهری بالاتر از آن زیبایی عقلی است یعنی زیبایی علم و بالاتر از آن نیز زیبایی اخلاقی است.

من امروز با کسی قرار دارم که خیلی زیباست. البته او در مرتبه‌ی اول زیبایی خیلی عادی به نظر می‌رسد. اما در طول زندگی‌اش قله‌های زیبایی را فتح کرده و همچنان پیش می‌رود چرا که زیبایی ظاهری امری است که با گذر زمان کم‌رنگ می‌شود. ولی زیبایی عقلی و اخلاقی روزبه روز رشد می‌کند.

سخن کوتاه‌افتنخار می‌کنم به دوستی با کسی که به زیبایی علم رسیده است. برای خودش یک کتابخانه‌ی سیار است. حوزه‌های مختلف علم را می‌شناسد همواره در پی دانستن است. آنچه که آموخته او را قانع نمی‌کند. تشنه‌ی کتاب است. با این حال اسیر مکتوبات نیست و چندان به قیل و قال عالم نماها اهمیت نمی‌دهند. همواره پژوهشگر

ساعت ۱۱ صبح می‌رسم چهارراه، به طرف سبزه میدان می‌روم. وارد کوچه‌ی رهبری می‌شوم پایین‌تر از مسجد رسول الله، تابلوی کتابکده فرهنگ به چشم می‌خورد. در شهرهای شلوغ کتاب‌فروشی‌ها و کتابخانه‌ها در حکم باغ و بوستان هستند. جایی برای بازیابی خویش و رهایی از تن. جایی برای آرامش. رهایی از صداهای بریده بریده و نامنظم و بوق‌های جور و اجور و ناهمگون.

وارد کتابکده می‌شوم. برخلاف همیشه اینجا هم پر از سر و صداست. اما شیرین. صدای بچه‌ها. خانم مربی برای مهد کودکی‌ها داستانی از شاهنامه، نقل می‌کند. یک نفر از آقای تقدسی آدرس کتاب مورد نظرش را می‌پرسد. دیگری کتاب به دست کارت بانکی‌اش را به طرف آقای تقدسی دراز کرده است. آشنایی قدیمی مرا می‌بیند به طرف من می‌آید. به استقبالش می‌روم. بعد از سلام علیک و احوال‌پرسی، می‌پرسد: این طرف‌ها؟ می‌گویم: «با کسی قرار دارم» با ترفندی همراه با احترام، گفتگو را پایان می‌دهم. از او جدا می‌شوم. دوست دارم تنها باشم و با کتاب‌ها سر کنم و با کسی که بوی کتاب می‌دهد؛ با کسی که قرار است با او دیدار کنم. کمی قفسه‌ی ادبیات را واری می‌کنم. اما بر می‌گردم به طرف صدا. صدای بچه‌ها. در گوشه‌ای روی یک نیمکت می‌نشینم. دوست دارم بچه‌ها را تماشا کنم و منتظر باشم. منتظر کسی که بوی کتاب می‌دهد...

صدای بچه‌ها بلند می‌شود خانم مربی داستان را تمام می‌کند «ال‌دایره‌اش را بر می‌دارد و شعری غامیانه را به صورت آهنگین اجرا می‌کند؛

بو داما گنندیم تو تونده

او داما گنندیم تو تونده

ساری کونینگ ساج‌لازی

ساری کونینگ ساج‌لازی

اوس ممدین بیچ‌لازی

ایمی کسلی

یاغ‌گنیرین یاغ‌لیاق

دسمال‌گنیرین یاغ‌لیاق

دسمال‌دوّه‌یونوندا

دوّه‌گیلان یولوندا

گیلان یولی سر به سر

## قاصدک‌هان چه خبر آوردی!

عبدالعزیز قائمی، پژوهشگر حوزه تاریخ و فرهنگ زنجان

زنجان» تعبیر نام داد، نقش فعالی داشت و با توجه به تسلطی که به ادبیات شفاهی داشت و از قلمی شیوا و دلنشینی هم برخوردار بود، اطلاعات خوب و بعضاً بکری را به خوانندگان منتقل می‌نمود. بیشتر اعضا از نوشته‌های لذت‌می‌بردند و استفاده می‌کردند. او داشته‌هایش را خالصانه و بدون هیچ گونه چشم‌اندازی در اختیار دیگران قرار می‌داد. در جایی نوشته بود که «نوشته‌ها را پس از نوشتن همچون قاصدکی فوت می‌کنم تا سر نوشت خود را بیابند.»

ضمن این که ورزشکار و مربی کوهنوردی و سنگ‌نوردی در سطوح عالی و بین‌المللی بود، اهل مطالعه و تحقیق و با معلومات و شوخ طبع و دارای دلی نازک و ظریف و در عین حال زودرنج بود. او کتاب‌هایش را با طیب نفس در اختیار دیگران می‌گذاشت و همواره به مطالعه و تحقیق تشویق و ترغیب می‌نمود. صدیقان ضمن داشتن قلمی شیوا و روان از قدرت بیان خوبی هم برخوردار بود. روز جمعه سوم آذر در برنامه‌ی پاسکازی محوطه‌ی داش مچپدی (مسجد سنگی) واقع در گلاوزنگ و مشهور به

ساختمان دکتر جباری، محلی برای پذیرایی و گپ و گفتگو با افراد جدید و پذیرش اعضا برای انجمن قرار داده بودیم، او که از قبل در گروه تکراری انجمن عضو شده بود و اعضا قبل از آن که با چهره‌اش آشنا شوند، با نوشته‌های دلنشین و عامه‌پسندش آشنا شده بودند و دوستاند آشنایی از نزدیک و چهره به چهره با وی بودند. در همان روزهای اول یعنی سه شنبه ۲۴ مرداد ۱۳۹۶ برای اولین بار به اتفاق دوستان به دفتر انجمن مراجعه و فرم انجمن را پر نمود.

بعد از آن در چندین جلسات هفتگی انجمن شرکت نمود و با برگزاری نشست‌های علمی فصلی انجمن که اولین آن از روز یکشنبه دوم مهر ماه ۱۳۹۶ آغاز شد در اکثر نشست‌ها حضور فعال داشت و همان گونه که عرض شد در اکثر مباحث گروه تلگرافی که پس از ثبت قانونی به گروه «انجمن دوستاران تاریخ و فرهنگ

ایستادگاران راست‌های عباس، جلیل سبزی، طربوزی، عباسی، ابوالحسن مهربانی، عبدالعزیز قائمی و دکتر مهدی اقبالی نشسته از راست زنده یاد سید حمید صدیقیان، خانم فرشته وطن، دکتر جمشید وفا و دکتر محمد حسین جباری

آشنایی من با زنده یاد سید حمید صدیقیان به فضای مجازی بر می‌گردد. روزی که توسط خلیل عابدی به گروه انجمن زنان پژوهشگران تاریخ زنجان در سال ۱۳۹۴ دعوت شدم و با نوشته‌های او آشنا شدم. خود نیز گروهی ابتدا با نام «فصلنامه فرهنگ زنجان» داشتیم که مشخصاً به تاریخ و فرهنگ و فولکلور و ادبیات شفاهی زنجان آشنایی داشتند را عضو می‌کردم. در همان سال استارت تأسیس انجمن تاریخ و فرهنگ زده شد و تا تأسیس رسمی و قانونی آن، عضوگیری از طریق تلگرام انجام می‌شد. وقتی نوشته‌های آن مرحوم را دیدم، به گروه خود دعوت کردم. نوشته‌هایش دلنشین و خوشایند اکثریت بود. اما با چهره‌ی واقعی او از روز سه شنبه ۹ شهریور ۱۳۹۵ آشنا شدم. روزی که توسط انجمن زنان پژوهشگر تاریخ زنجان به یک دوره‌ی در باغ معین دعوت شده بودیم. در باغ را که زدم همو بود که در را با خوشرویی گشود و بسیار با محبت استقبال نمود. از همان برخورد اول مشخص بود که فردی اجتماعی و خوش مشرب و صمیمی است. در نگاه اول نبود انگشتان هر دو دستش توجه

محل چله‌نشینی شیخ‌اخنی فرج‌زنجان‌کی که توسط انجمن تاریخ و فرهنگ زنجان ترتیب داده شده بود حضور یافت و درباره‌ی اخنی فرج سخنرانی کرد. آخرین بار او را در دومین همایش ملی تاریخ و فرهنگ دارالسلامه خمسه انجمن تاریخ و فرهنگ زنجان در روز پنجشنبه ۴ شهریور ۱۴۰۱ در محل سالن اجتماعات کتابخانه سهروردی دیدم و بلاخره روز شنبه ۶ خرداد ۱۴۰۲ از جناب حسینعلی یلمکی دریافت کردم که متأسفانه وی را به دلیل عارضه‌ی روی از دست داده‌ایم. این خبر بسیار غیرمنتظره و تلخ و تکان دهنده بود، اما چاره‌ای جز قبول تقدیر نیست. به دلیل ارتباطات اجتماعی‌اش مراسم خاکسپاری و یادبودی از جمله روحش شاد و یادش گرامی باد.



مرا جلب نمود. از دوستان علتش را پرسیدم، گفتند چند سال پیش در کوهستانی دستکشش را باد برده و بر اثر سرمای شدید و برودت هوا، تا پای جان رفته و این اتفاق برایش پیش آمده است و خواست خدا بوده که از آن معرکه جان سالم به در برد. با این حال او بعد از این حادثه‌ی ناگوار هیچ‌گاه با کوه و صخره و راهپیمایی قهر نکرد و همچنان استوار و با صلابت و شور و شوق بسیار تا آخر عمر ادامه داد. بعدها شنیدم که او معلم تاریخ بوده و علاقه‌ی زیادی به تاریخ دارد و مطالعات زیادی هم درباره‌ی تاریخ داشت و بر اثر ارتباطات اجتماعی با اشخاص مختلف، از ادبیات شفاهی هم اطلاعات و آفری داشت. باری انجمن دوستاران تاریخ و فرهنگ زنجان را که به اتفاق دوستان، تازه تأسیس کرده بودیم و سال ۱۳۹۶ دفتر انجمن را که در طبقه دوم

## یک سینه‌سخت داشت

کبری جباری، کنشگر فرهنگی و اجتماعی، مدیر گروه کوهنوردی اسبق آوای امند زنجان

صعودهای برون مرزی شدند.

زنه‌یاد سید حمید صدیقیان شخصیتی بود که بی سرو صدا و در سکوت و گمنامی چنین کار بزرگی برای ورزش کوهنوردی و ویژه‌ی بانوان زنجان انجام دادند و امروز تمام اعضای این گروه‌های کوهنوردی ارتفاعات را یکی پس از دیگری فتح می‌کنند. آنان علاوه بر آموزش اصولی و علمی کوه‌پیمایی درس‌های دیگری نیز از استاد خود آموخته‌اند، درس زندگی، درس شاد زیستن و شاد کردن، درس مبارزه با ناتوانی‌های جسمی و روحی، درس عشق ورزی در این جهان پراز آندوه و مالال!

علاوه بر این تحت حمایت‌ها و تشویق‌های زنه‌یاد سید حمید صدیقیان یک گروه و یا بهتر بگویم انجمن ادبی که در سکوت و گمنامی کارش را شروع کرده بود مدت چهار سال این انجمن فعالیت خود را ادامه داد. انجمنی بنام شاهباز که جلساتش در هفته یک روز تشکیل می‌شد و اعضای آن را تعدادی از کوهنوردان و فرهنگیان و فعالان اجتماعی تشکیل می‌داد و در این جلسات بازندگی نامه‌های اندیشه‌های شعری مطرح ایران و جهان آشنایی شدیم و زنه‌یاد سید حمید صدیقیان مفسر جلسات ادبی ما بود و به جرات می‌توان گفت این مرد فروتن و بزرگ به معنای مطلق کلمه باسواد بود و اعضای انجمن ادبی شاهباز را به ادبیات و تاریخ ادبیات مشتاق‌تر از گذشته ساخت.

در این جلسات با لایه‌های زیرین اندیشه و جهان روشن شاعران بزرگ سفر می‌کردیم، قصه و جود سید حمید صدیقیان نعمتی بود که علاوه بر انتقال شادمانی، دانش خویش را نیز بی دریغ در اختیار انسان‌ها قرار می‌داد. طی آن چهار سال کتاب‌های زیادی خوانده شد.

سید، تاریخ شهر و استان‌مان را در کنار تاریخ کشور و حتی تاریخ جهان در سینه داشت و متواضعانه به شیفتگان تاریخ و فرهنگ، معلمی می‌کرد. علاوه بر این در ساخت فیلم‌های مستند کوه‌تاهی که در آن به مسائل شهر زنجان پرداخته می‌شد با درایت و دانش و آگاهی به عنوان یک مطالبه‌گر حامی تمامی کسانی بود که می‌خواستند کاری برای شهر انجام دهند.

فیلم‌های مستندی که در کنار آقا سید حمید فیلم برداری شد و ایشان به صورت بداهه و بدون هیچ یادداشتی از قبل کمک نمودند تا تاریخ آن فیلم‌ها به درستی بیان شود زنه‌یاد سید حمید صدیقیان در تهیه آن فیلم‌های مستند در پس صحنه بسیار تاثیرگذار و فعال بودند و همواره در سکوت و بی‌نام و نشان به پیشبرد پروژه‌ها کمک می‌کردند، ایشان حتی اجازه نمی‌دادند نام‌شان در تیتراژ این فیلم‌ها نوشته شود و حتی مطالب علمی که بیان می‌کردند را نیز سپرده بودند با صدای کس دیگری بیان گردد.

همچنین در فیلم‌هایی که در جلساتی تحت مدیریت یک گروه تلگرامی به نام توسعه شهری با سرپرستی یکی از فعالان اجتماعی شهرمان زنجان، همراه با تعدادی از اساتید دانشگاه‌ها با شهر دار وقت تشکیل می‌شد تا نظرفیت‌های محیطی شهر زنجان به نمایش درآمده و بیان گردد نقش موثری داشت. متأسفانه روزگار خیلی زود چنین انسان وارسته و یادانش و درایتی را از مردم شهر ما گرفت!

او رنج بی‌شمار برد اما دست از تعلیم و تشویق جویندگان آگاهی برنداشت و تا آخرین لحظه چراغش را برافروخت تا آنجا که مریم صدیقیان (دختر بزرگ سید) می‌گفت: «تا آخرین روز حیات، پدرم در دستری بیماری نیز کتاب می‌خواند و سرودهای حافظ را برابرم معنای می‌کرد.»

یادش گرمی باد.

خرداد ۱۴۰۲

## من دلم سخت گرفته است

فاطمیما سیاحتی، شاعر و مستندساز

قله‌ی گردن‌فراز و دور از دست، پیرمردی است که شالی از ایرها را دور گردنش پیچیده و اسرار گل‌های وحشی را در سینه‌ی سنگی اش نگه داشته است. قله‌ای که یک سینه تاریخ دارد و یک عمر خاطره و خوب می‌داند هنگامی غروب، چای کوهی آتشی از دستان کوهنوردها طعم غریبی دارد، کوهنوردی که با آواز سوخته‌اش در دشت آغلار گولی (لاله‌های واژگون) آتش انداخته و سنگ‌ها صدای او را به سینه می‌کوبند و باد، یار رفیق کوهستان است و قصه‌ی تلخ روزگار او را از گسل‌های زمان عبور می‌دهد.

برخی آدم‌ها پل اند و علوم ارتباطات اجتماعی را خوانده در نهاد خود دارند، آن‌ها با ماهیت زنجیرهای خود فاصله‌ها را از میان برمی‌دارند و برای شان قله نه رسیدن به انتهای راه بلکه توقف گاهی کوتاه برای سرآغازی دوباره است و آقا سید حمید صدیقیان از این تبار بود.

نخستین بار او در بهار سال ۹۴ در انجمن حقوق شهروندی دیدم، در میان هم‌فکرانی که تغییر را نه در ازدحام موقت در ستادهای انتخاباتی و امیدواری به کاندیدایی استیجاری و غیراستیجاری بلکه توسعه‌ی آگاهی و تغییر تدریجی جامعه جستجو می‌کردند، جامعه‌ای روشن و رونده که از حقوق اجتماعی و قانونی خود آگاه است.

حضور در این انجمن و آشنایی با انگیزه‌های جدید و امیدبخش در زمره‌ی روزهای خوب به‌شمار می‌رود و شیرینی آن جلسات هنوز آهنگساز در خاطرم خواهد ماند.

وایسین بار او را در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان دیدم. دست نوازش را گرفته بود و در نمایشگاه نقاشی و دست‌سازهای بچه‌ها پرسه می‌زد، با دیدنش گل از گلم شکفت، احوال‌پرسی گرمی باهم کردیم و با مهربانی و تشویق‌مرا به نوه‌ی کوچک‌اش معرفی کرد، بعد از آن از کار و بارم پرسید و من گزارش کوه‌تاهی از کارهایم دادم و مزاحم بر نامه‌اش نشدم و او را با نوازش تنها گذاشتم.

در پایان کار عکس‌هایی از او و نوازش آیین به یادگار گرفتم و در تلگرام برایش فرستادم دروغا که هرگز آن دو عکس به دستش نرسید و همچنان این حسرت در کنج و پسله‌های روح و روانم می‌چرخد. چندباری به تلگرام‌اش نگاه می‌انداختم که آیا آن عکس‌ها را دیده است یا نه ولی هرگز آن‌ها را ندیدم و هیچ‌وقت هم نخواهد دید! می‌دانستم او نیز مثل خیلی‌های دیگر به خاطر محدودیت‌های فیلترینگ دسترسی منظمی به تلگرام و شبکه‌های اجتماعی ندارد.

وقتی عکس و نوشته‌هایی در محیط آبی تلگرام دو تیک آبی نمی‌خورند و به مرور زمان در انتهای لیست رسوب می‌کنند مانند نامه‌هایی هستند که هرگز به دست صاحبان خود نرسیده‌اند، مانند هزاران نامه در طول تاریخ که نگارنده‌های گوناگون در اقصی نقاط جهان نوشته‌اند و هرگز دست گیرنده‌هاشان نرسیده است و چه تلخ و هولناک است است وقتی خبردار می‌شوی گیرنده در گذشته است و دیگر مخاطب برای همیشه از دسترس خارج شده است!



## کوهنوردی با فلسفه‌ی هانا آرت

نسترن ریاسوند، دکترای تاریخ ایران بعد از اسلام

پاییز ۹۳ در جریان بررسی مقالات ارسال شده به همایش زنجان در گذر تاریخ نام سید حمید صدیقیان را به عنوان مشاور یکی مقالات، از دوستی شنیدم و ماه‌ها بعد در یکی از جلسات آن روزهای انجمن زنان پژوهشگر تاریخ، از نزدیک با وی آشنا شدم. نگاه محجوب و لیخنندی که کل چهره‌اش را تحت تاثیر قرار می‌داد و تن صدای آرام و لحن فروتنانه‌اش شخصیتی از وی در ذهن من حک کرد که موجب شد همواره احترامی ویژه برای وی قائل باشم.

در جلسات بحث و گفتگویی که به همت انجمن فوق‌الذکر در محل کارخانه کبریت و با سخنرانی آقای دکتر محمد صدرا «از پژوهشگران حوزه علوم سیاسی و اعضای هیات علمی دانشگاه زنجان» در باب فلسفه تاریخ بر گزار می‌شد؛ چندین جلسه صرف بررسی آرا و نظرات هانا آرت شد. مرحوم صدیقیان با همان فروتنی همیشگی اش ماهرانه سواد فلسفی اش را به رخ کشید. «انقلاب» آرت را خوب خوانده و فهمیده بود «وضع بشر» او را به خوبی تحلیل می‌کرد و «حیات ذهن» را با آثار آکامین و هابرماس مقایسه می‌کرد. فضای علمی حاکم بر آن نشست‌ها و اشراف آقای صدیقیان و آقای دکتر صدرا بر منابع مورد بحث، به حدی متفاوت و عالی بود که فکر کردن به حال و هوای آن بحث‌ها هنوز هم مرا به وجد می‌آورد. گاهی که در نشست‌ها و جلسات انجمن دوستانه‌ان فرهنگ و تاریخ زنجان حضور می‌افت به محض دیدنم به طرفم می‌آمد و با همان لیخنند محجوبش سلام و احوال‌پرسی می‌کرد هر چند به خاطر کرونا جلسات انجمن متوقف شد و دیگر خبری از وی نداشتم.

خرداد ۱۴۰۲ (سالی که از آغازش برایم با ماتم و عزا شروع شده بود) در صفحه‌ی اینستاگرام همان دوست که برای اولین بار نام سید حمید صدیقیان را از او شنیده بودم خبر درگذشتش را خواندم. اعتراف می‌کنم که من او را با تاریخ و هانا آرت و هابرماس می‌شناختم و میزان بزرگی اش را در حوزه‌ی کوهنوردی نمی‌دانستم. در کنار این شگفت زدگی ام غم بسیار سنگینی همه‌ی ذهن و قلبم را فرا گرفت. جای اش برای همیشه در جمع‌های علمی مان خالی است. یادش گرمی.



## مرد همه‌ی عرصه‌ها

حمیدرضا جزیناهی، نقاش و فعال حوزه‌ی محیط زیست

اطراف زنجان بودند و سید تمام قد در مقابل آن‌ها ایستاد و با زحمت و فلاکاری و از خودگذشتگی بی‌مثالش کوه‌های منطقه‌ی گلازنگ تاخان چایی حدود ۵۰ کیلومتر را به‌عنوان منطقه‌ی کوهنوردی به‌ثبت رساند و دیگر کسی فرصت هیچ‌گونه تخریب و دست‌اندازی به طبیعت آن‌جا را نیافت و این سند هنوز هم در اداره صنایع و معادن و وزارتخانه موجود است. متأسفانه حدود یک‌سال پیش در یکی از کوهنوردی‌های هفتگی در مسیر «آبی قبه سی» حالش بد شد و از ایشان خواهش کردیم کمی بیاساید و ارزیابی نبض و ضربان نشان از احوال نامساعدش را داشت، خواهش کردیم بعد از مراجعه به شهر حتماً به پزشک مراجعه کند دیگر از آن‌روز به بعد سید کم‌کم از کوهنوردی فاصله گرفت و تنها باشاگردان سنگنوردش در طبیعت و سالن فعالیت می‌کرد و در این مدت کم‌همدیگر را می‌دیدیم و گهگاهی برای دیدنش به کارگاه‌های سنگنوردی در طبیعت و محل فعالیت‌شان می‌رفتیم و از او انرژی می‌گرفتیم. در آن ایام به‌کارگاه‌ها می‌رفتیم و در منزل به مداوایش پرداخت و هر از گاهی تلفنی خبری از همدیگر می‌گرفتیم. حالش بدتر و وخیم‌تر شد. فاصله‌ی تماس‌های تلفنی بیشتر شد و مانگران وضع او شدیداً دست‌مان از همه چیز و همه‌جا کو تا بود. دیگر دل توی دل‌مان نبود و چنان می‌نمود که کاری از دست‌مان بر نمی‌آید و یامی آید و نشد. متأسفانه خبر جدایی او چون پتکی گران‌بر سرمان فرود آمد و چه تلخ و غیرمنتظره بود این خبر. لیکن بدرقه‌ی عظیم و بی‌ظنیر او توسط همشهریان تسلی‌بخش خاطر دوستانش بود. همچنین حضور گسترده‌ی دوستان و کوهنوردان و همفکران او در مراسم یادبودش نور امید و آرامش را در دل‌های‌مان تاباند.

یادش گرامی و جاودان.

سید در برنامه‌های سخت کوهنوردی بمب‌انرژی بود و امید و انگیزه، لحظه‌ای در کارهای مشترک و انگیزه‌بخشی باسست نمی‌کرد. با آوازهای دل‌انگیز و سرشار از شور و عشق به دل‌ها امید می‌داد و هم‌نوردان را به سخت‌کوشی و تلاش و ادامه‌ی کار تشویق می‌کرد. سال‌های متمادی هفته‌ای سه بار در کنار هم دونفره کوه می‌رفتیم این حضور و همراهی با او کلاس بزرگ و پربرای برای من بود. روزی زندگی و اشعار مولانا، روزی تاریخ ادیان، زمانی تاریخ ادیان، زمانی تاریخ جهان، هفته‌ای حافظ، خیام، سعدی... و این همه را چون شهدی شیرین و با کلامی خوش و پر بار با بهترین و ناب‌ترین شیوه به کام‌مان می‌ریخت. من باشوقی و صفت‌ناپذیری به کلام او گوش جان می‌سپردم.

دم‌نوش‌های او مخصوص بود و بی‌همتا در میان کوهنوردی‌های‌مان در رنگی می‌کرد و آواز پرشور سر می‌داد و لذتی مضاعف نصیب‌مان می‌کرد از پرطاق و پر استقامت‌ترین‌های کوهنوردی ایران بود. در صعود برون مرزی پر حرف و حدیث‌اش و از دست دادن انگشتان دست، که نشانه‌ی استقامت و توان افسانه‌ی این عزیز بود. همه‌ی کوهنوردان زنجان و ایران متفق‌القول هستند که در آن شب سخت و در آن ارتفاع سرد هر نفر دیگری جای‌اش بود قطعاً جان‌اش را از دست داده بود. او از مدرسین برجسته و حاذق فدراسیون کوهنوردی بود و شاگردان کوهنورد و سنگنورد زیادی را در ده‌های ملی و جهانی تربیت کرد و زنجان برای سال‌ها ساکنان تیم‌های ملی جوانان و نوجوانان و بزرگسالان بود. ناگفته‌نماند که با همه‌ی این بزرگ‌منشی‌ها و تلاش شبانه‌روزی بسیار مورد بی‌مهری قرار گرفت. خدمات او در کوهنوردی بی‌حد و حصر بود، یادم هست در اوایل انقلاب و در آن هرج و مرج اولیه‌ی عدای سوذجو و فرصت‌طلب در پی اکتشاف معادن و تخریب کوه‌های

جامی است که عقل آفرین می‌زندش  
صد بوسه‌مهر بر حسین می‌زندش  
این کوزه‌گر در چنین جام لطیف  
می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش (خیام)

از سال‌های دور او را می‌شناختم. انسان دوستی و کرامت انسانی، احاطه‌اش در علوم و ادبیات و تاریخ، اخلاق، طبیعت‌دوستی و کوهنوردی کوله‌بارش بود. در سیاست استخوان شکنسته بود. مروج نیکی‌ها بود و از سختی‌های زندگی و دوران تلخی که سیاست‌برایش به‌ارمغان آورده بود خم به ابرو نمی‌آورد. از آن روزگار سخت بسیار درد کشیده بود. لیکن کلامی از آن دوران بد، از دهش شنیده نمی‌شاد. همه‌ی آن‌ها را وظیفه می‌دانست و همه‌ی آدم‌های بد آن دوران را که اذیت و آزارش کرده بودند بخشیده بود ولی از یاد نبرده بود. گاهی در کوهنوردی‌های دونفره‌مان که من مته به خشخاش می‌گذاشتم پاره‌ی مطلب را به‌اکراه به زبان می‌آورد. عشقش طبیعت و رفقت و دوستی با انسان‌ها بود. هیچ‌گاه به دور از کوه و طبیعت نبود حتی در دوران سخت زندان. در افرادی که شاید نایه‌اش به‌درازی ماهی است و سال‌ها می‌گفت هر شب در خیال مسیری را انتخاب می‌کردم و دوستانی را در نظر می‌گرفتم و فردا صبح زود بیدار می‌شدم. (با حضور ذهن فوق‌العاده‌اش) شروع به قدم‌زدن در انفرادی تنگ می‌کردم تمام عوارض زمین‌مسیر را با دوستان خیالی سرخوشانه و در اوج لذت کوهنوردی می‌کردم. روزی «آبی قبه سی»، روزی «قراول داغ»، روزی «سندان»، «بلقیس»، حتی برنامه‌های چندروزه و این چنین آن روزهای سخت را با امید و افکار خوب پشت سر می‌گذاشتم.

## در این قحط‌سال دمشق

مسعود الماسی، روزنامه‌نگار

بودی تا مراسم ویژه‌ی تجلیل و بزرگداشت تو را برگزار کنیم که هرگز اجازه‌ی نادادی و شبی از شب‌های تابستان ۸۹ از پیشانی من بوسیدی و از من خواستی که دیگر هیچ وقت حرف و حدیثی از مراسم پاسداشت نکنیم... خود بزرگ بودی و نیازی به این بزرگداشت‌ها نداشتی... سفرها به «درفک» هنوز یادم هست. گم شدن‌ها در مسیر مه و جنگل؛ آواز و سرود بر بلندای قله که همگی دیگر تکرار ناشدنی است... هنوز هم صبح‌ها خواب می‌مانم و بعضاً از پنجره خانه به‌گرده داغ نگاه می‌کنم و تو را می‌بینم که منتظری تا به کوه برویم. به تعبیرت: الخناس مرا در تور خود انداخته است و گویا رهایی از آن ممکن نیست. هنوز هم ۱۵ کیلو اضافه وزن دارم سید... نمی‌شود کامل و دلخواه همه چیز را نوشت و گفت. همچنان دچار سانسوریم و خودسانسوری. قانون مطبوعات را که خودت خوب می‌دانی هر چه هست این نوشتار ذیل قانون مطبوعات باید به دست انتشار سپرده شود و چاره‌ای جز این نیست فعلاً... آن کلام ناب و گفتار نغزت هنوز در روح و جانم هست که می‌گفتی: دوستی برای ما؛ استراتژیک است نه تاکتیک.

قرار بود باهم «خوزه نامه» را بنویسیم (خاطرات شفاهی از غضنفر سفیدگری را) غضنفر می‌گفت: تو و مسعود هر دو باهم می‌توانید خوزه نامه را تکمیل کنید و چه کتابی می‌شد. دلم برایت تنگ شده سید!

خیلییییییییییییی تنگ

در این قحط‌سال دمشق

در این روشنی‌های ریمن

خدا در خسوف است و ابلیس تابان

چراغی برافروز تا من خدارا ببینم

کلامی برافروز از نو خدارا!

جوانمرد یارا! جوانمرد یارا!...

را برابرم فراهم کرده بود. تحلیل‌ها و تفسیرها و نگاه و سویه‌هایت به زندگی و جهان‌دانش و سیاست و شعر و فلسفه، تاریخ و فرهنگ در کنار چگونگی‌زیستن‌ات؛ کم‌ظنیر و گاهایی نظیر بود. دوران اسارت در اوین و گوردشت و خاطراتی که از آن دو دانشگاه می‌گفتی. سید! یادت هست روزی با رییس زنان‌ات، خانه‌ی خوزه آمدیم و زنانی و زندان‌بان باهم گفتگو کردیم؟! هیچ‌گاه حتی از زندان‌بان‌ت بدهم نگفتی و قلب بزرگت برای همه کس جا داشت و تنگ و کوچک نبود. هیچ وقت سنگدل و سخت نظر نبودی حتی در مواجهه با مخالفان و منتقدان و بعضاً حتی حسودان کینه‌جوی خناس و بددل و تنگ‌نظر... مطالعات تاریخی و تئوریک و رزم سیاسی‌ات در عرصه‌ی عمومی و اجتماعی، درس‌های ارزشمندی از دوران قبل و بعد انقلاب داشت و دوران حبس و هنگام فقرت؛ و حضور سبز همیشگی‌ات در دل طبیعت کوه‌ها و صحراها و جنگل‌ها و آن صعود ناتمام جانا کاهت، از تو انسانی توانا و تمام‌عیار؛ پخته و سخته ساخته بود. هر آنچه را که می‌خواندی و می‌آموختی، می‌زیستی و زندگی می‌کردی.

به قول خوزه با همه‌ی انسان‌ها تعامل استعلا بی‌حیات بخش داشتی نه تقابل حذفی مرگ آور. از آن‌هایی نبود که هانا آرنه بخوانی و دنبال دلار و سکه باشی. از اقتصاد آزاد و لیبرالیسم بگویی و دنبال رانت خواری و ویژه خواری باشی. دنبال هیچ چیز نبودی جز آگاهی و مهربانی... حافظ و سعدی و مولانا را خوب شکافته بودی و نگاه و تفسیر ژرف و عمیق‌ت از تک‌تک ابیات؛ شیرین و دلنشین و شادی بخش بود. درس گفتارهای تعطیلات نوروزی که چندین سال در خانه‌ی غضنفر بریامی کردیم. کاش با دوربین کوچک ضبط‌شان می‌کردم. همیشه می‌پر سیدی: «مسعود! بالاخره این‌راش‌های استاد خوزه را کی منتشر می‌کنی؟! سید! از قضا هم‌راش‌های غضنفر مانده هم تو از میان رفتی. فکرش را هم نمی‌کردم که سه سال بعد از خوزه‌تو هم بروی. باور کن خیلی زود بود.

پنجشنبه‌های باغ حاج رضا تقدسی (کتابکده فرهنگ) را لحظه‌شماری می‌کردم تا زودتر برسد و مست و مشغوف صحبت‌ها، شعرخوانی‌ها و آوازخوانی‌هایت شوم. سال ۸۹ پس از پاسداشت غضنفر و حاج رضا، سومین کاندیدای جمع دوستان

سید!

چه وقت رفتن بود؟؟؟

هنوز سیرابت نشده بودم.

هنوز دلم در شوق دیدارت

و دم گرم گفتارهایت است...

۲۵ سال؛ چه زود گذشت و چه سخت؛ آخرهایش...

اولین دیدار مان در سال ۷۷، خانه‌ی قدیمی خوزه (غضنفر سفیدگری) در امیرکبیر. آمدن‌خاستی و سرگرفتن جنبش اصلاحات اگر هیچ‌نداشت، فضا و محفل و فرصتی برای ما جوانان آن دوران فراهم کرد تا شما پیران و بزرگان را بشناسیم. تو و غضنفر از نسل شورشیان آرمانخواه پنجاه و هفتی و نسل ما و من، بیچه‌های بعد انقلاب و جوانان اصلاحاتی عرصه عمومی.

والله... سید چه دورانی بود؟

تو و نسل شما هم‌امیدوار شده بودید به فرجام اصلاحات و هیچ‌کس باورش را هم نمی‌کرد که بعد ۲۵ سال فراز و نشیب و طوفان‌ها و سونامی‌های عرصه‌ی سیاست در ایران به‌مرگ مهسا و خونین‌بدن دوران‌ش برسیم. خودت می‌گفتی تاریخ در ایران خونبار است و مکرر...

دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایدش

خودت می‌گفتی باید با صبوری و گذشت، خردمندانه از تاریخ بیاموزیم و تجربه بگیریم. حال که خود در ماه آخر حیات پر معنایت؛ برگ‌های خونبار تاریخ‌مان را دیدی و رفتی... اصلاحات قرار بود راه سعادت و خوشبختی جامعه‌ما را کم‌هزینه و دمکراتیک پیش ببرد... محافل و مجالس سیاسی گرم و پر شور بود. همه امیدوار شده بودیم و تو بیشتر. چشم‌هایی که بحث و گفتگو در خانه‌ی «خوزه» تا صبح و حتی ظهر طول می‌کشید. روزهای تنهایی خوزه هم بود و به تعبیر تو: دوران شکوهمندی امپراطوری خوزه.

ادب، متانت، صبوری، دانش، معرفت و مرام و جوانمردی و آزادگی‌ات از همان دیدارهای نخستین دلم را با خود برد و شیفته و شاید عاشقت هم شدم. دقیقاً هم‌سن پدرم بودی و البته دوست قدیمی‌اش. روزگار طوری پیش آمده بود که فرصت شاگردی‌ات



## آه از این رفتگان بی‌برگشت!

سید مجتبی حسینی الموسوی، عضو هیئت علمی دانشگاه

سابقه‌ی آشنایی بنده‌با زنده‌یاد سید حمید صدیقیان به کتابفروشی فرهنگ باز می‌گردد. از او دعوت کردم تا مستند «خط بی‌خط» در موسسه‌ی فرهنگی «مشکات» را تماشا کند. بعد از تماشای مستند با ناامیدی از او پرسیدم شما کتاب «تاریخ وقّعه‌ی زنجان» را دیدید؟ با مهربانی گفتند دارند و لینک کتاب را به موبایلم فرستادند. گویادر این لحظه تمام دنیا را به من دادند و نکته‌ی جالب اینکه بعد از شش ماه با کمک او توانستم خود کتاب را به دست بیاورم. بعد از این رابطه‌ی من و سید حمید رنگ‌رفاقت به خود گرفت.

سید حمید ویژگی برجسته‌ی اخلاقی زیادی داشت اما سخاوت او منحصر به فرد بود. هیچ‌گاه از یاد نمی‌برم که در دوران کرونا به کمک کادر درمان و دانش‌آموزان بی‌بضاعت شفاف‌ت‌هاهمت‌وا حداقل پانزده‌دانش‌آموز نیازمند ترک تحصیل نکردند. زندگی او آمیزه‌ای از آموختن و یاد گرفتن بود. بسیاری از انقلابیون با دعوت سید حمید جلوی دوربین مجموعه‌ی تاریخ شفاهی انقلاب ۵۷ نشستند. اگر کمک‌های همدلانه‌ی او نبود، مجموعه‌صاحبه‌های موسسه‌فرهنگی مشکات‌ناچیز و اندک بود. با دعوت او چهره‌های مهمی در برابر دوربین ما نشستند و بر غنای کار ما افزودند. سید علاوه بر اینکه مرد بذل و بخشش بود اهل بذله‌نیز بود، به شوخی می‌گفت:«این دوستان را آوردم تا تو بهشون آمپول بزنی». او هیچ‌گاه هیچ‌متنی بر سر ما نگذاشت و هرگز خلف وعده‌نیز نکرد...

اشراف‌بی‌نظیر او به تاریخ معاصر به‌ویژه منطقه‌ی خمسه‌تحسین‌برانگیز بود. هر‌گاه از او پرسشی می‌کردیم با تسلط کامل پاسخ می‌داد. آدم فکر می‌کرد گویا همین هفته

\_\_\_\_\_

وقتی نظر زنده‌یاد صدیقیان را به سید **مقداد نبوی رضوی انتقال می‌دادم به گرمی استقبال می‌کرد.** این تبادل علمی به حدی شده بود که یکی از دلایل سفر **مقداد به زنجان، گفت و شنود با سید حمید بود.** حیف که روزگار با ما مهربان نبود و فرصت این دیدارها **چه زود از دست رفت**

\_\_\_\_\_

است نه صدیقی. وقتی نظر زنده‌یاد صدیقیان را به او انتقال می‌دادم به گرمی استقبال می‌کرد. این تبادل علمی به حدی شده بود که یکی از دلایل سفر مقداد به زنجان، گفت و شنود با سید حمید بود. حیف که روزگار با ما مهربان نبود و فرصت این دیدارها چه زود از دست رفت. اگر روزگار با او مهربان‌تر بود شاید الان در کسوت یکی از برجسته‌ترین اساتید تاریخ ایران به فرهنگ این مرز و بوم خدمت می‌کرد. صد حیف جامعه‌ی دانشگاهی از مواهب دانش او محروم ماند.

سید حمید صدیقیان نظریه‌های بدیعی در تاریخ داشت که دو نمونه از آن را در این مقال می‌آورم تا از دستبرد طراران فرهنگی که این روزها تعدادشان کم نیست مصون بماند:

۱. علی محمد شیرازی (باب) در سفر خود به مکه ادعای پیامبری کرده‌است.
۲. برخی از حروف حی خود را بالاتر از علی محمد باب می‌دانستند. بسط نظریه سید فرصت دیگر می‌طلبید که در این مقال جای آن نیست...

بدون هیچ تردید مرحوم سید حمید رکن رکن محافل کتاب‌خوانی دو دهه‌ی اخیر بود. جامعیت مثال‌زدنی او به جلسه‌ها سمت و سوی خاصی می‌داد. چند جلسه‌ای که استاد صدیقیان به دلیل بیماری در آن‌ها حاضر نبود، غیبت‌اش کاملاً محسوس بود. جدا از سواد بالای او، آن‌چه که مرا و بسیاری از اشخاص را به او جلب کرد، اخلاق بی‌نظیرش بود. هیچ‌گاه ندیدم سید عصبانی باشد و یا پشت سر کسی غیبتی بکند. همواره با روی باز پذیرای افراد مختلف بود. تقریباً هفتانه یک بار با او تماس تلفنی داشتم و همیشه به جای سلام به من می‌گفتند: «hello». در مکالمه‌های خود در جستجوی پاسخ‌های علمی برای سئوالاتم بودم و بی‌اغراق با هر بار تماس به فهم و اطلاعات من افزوده می‌شد.

در زمان نه‌چندان دور برخی افراد با عناوین پرطمطراقی در عرصه‌ی فرهنگی شهر گرد و خاکی به پا کردند. ولی سید حمید صدیقیان با فراست خاص خود فهمید که این جماعت جو فروش گندم نما هستند و تاریخ را صحنه‌ی تسویه حساب و پی‌گیری اغراض شخصی خود نموده‌اند. به نظر می‌رسد او مرز بندی نرم و دقیق خود را با این جماعت حفظ کرده و در سمت درست تاریخ ایستاد.

گذشته از این‌ها، سید حمید چه‌قدر سخت‌است برای تو واژه‌ی مرحوم نوشتن و به تعبیر خواجه حافظ شیرازی: هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق...و ما مجزء عشق و مهربانی از تو چیزی ندیدیم و تو با گفتار و کردارت مروح صلح و دوستی بودی و ناهم‌رسانی‌های مخالفان و نارفقان را نادیده می‌گرفتی و می‌دانستی که انتقام اشتباهی دوباره‌است.

سید صدیق، نام خانوادگی تو آینه‌ی تمام‌نمای زندگی تو بود و چه رازی آشکارتر از این: تو با صداقت تمام در اوج قله‌ها خواهی ماند، اگر چه به وادی خاموشان پا نهادی و من با خود می‌اندیشم سید ما به جمع رفتگان بزرگی چون محمد جعفر جعفری لنگرودی و دکتر داود فیرحی پیوست و با رفتن او اضلاع مثلث مرگ محبوبه‌ای من تکمیل شد و من برای شما و همه‌ی رفتگان آرزوی آرامش ابدی دارم و به یاد شما نجوا می‌کنم: آه از این رفتگان بی‌برگشت!

# گلستان

## مهربانی‌های آقای تاریخ

مهدی ریاحی، فعال حوزه‌ی فرهنگ و ادبیات

دردا که درین زمانه‌ی پر غم و درد

غنا که در این دایره‌ی غم‌پرورد

هر روز فراق دوستی باید دید

هر لحظه‌و داغ همدمی باید کرد

(ابوسعیدابوالخیر)

نیمه‌های مهرماه سال تحصیلی ۶۰–۶۱، دبیرستان شبانه‌ی منتظری (صدر جهان)، زنگ تاریخ «آقای تاریخ»مان وارد کلاس شد، همه از جا بلند شدیم درآن کلاس غیر از من و محمد حسین و حسین که هر کدام به دلیلی مدرسه‌ی روزانه را ترک کرده و در شبانه ثبت نام کرده بودیم بقیه‌ی هم‌کلاسی‌ها بزرگ‌سال و هم‌سن و سال «آقا» بودند حتی چند نفری بزرگ‌تر هم بودند. کلاس بزرگ‌سال‌ها نیاز به مبصر و برپا و برج‌نداشت و از شیطنت‌های کودکانه و سرّ‌تقی‌های نوجوانی خبری نبود. به‌نظرم رسید به دلیل سن و سال اکثریت کلاس است که «آقا» با نوعی شرمساری و با لبخندی بر لب و به اشاره‌ی دست که حالتی متواضعانه داشت کلاس را دعوت به نشستن کرد. و بعد تقریباً با تک تک دانش‌آموزانش سلام علیک کرد. ولی خیلی زود از اشتباه در آمدن چون «آقای ما سه تا بچه مدرسه‌ای را هم تحویل گرفت. در دقایق پایانی کلاس آمد روی نیمکت در کنار ما نشست و با صمیمیت یک دوست هم‌کلاسی با ما هم‌صحبت شد.

از همان جلسه‌ی اول «آقای تاریخ» را آقا سید حمید خطاب کردیم و او هم ما را به اسم کوچک خواند. هر چند که همان سال من ترک تحصیل کردم و در طی منازل زندگی عازم خدمت سربازی شدم ولی همان مدت اندک رابطه‌ی معلم و شاگردی برای دوستی با آقا سید حمید کفایت می‌کرد و این هنر آن مرد بزرگ بود که می‌توانست دوستان و دوستدارانی بسیار داشته باشد. آقا سید حمید برای معلم بودن ساخته شده بود چه در کسوت معلم مدرسه چه در مقام استاد کلید ساز، چه در مری‌گری سنگ‌نوردی و کوه‌نوردی، اگر شاگرد خوبی بوده باشم باید از او آموخته باشم پر هیز از جدل بیهوده را و سهل‌گیری و فراخ‌سینه‌گی نسبت به دیگرانی که چون من نمی‌اندیشند و جهان را چون من نمی‌بینند...

گرچه دیروز «آقای تاریخ»مان را به خاک سپردیم ولی ده‌هایی که مومنان بر سر مزار و مجلس‌اش خواندند، شعری که آقا بهروز خواند، طنین صوفیانه‌ی دف، هق‌هق گریه‌ها و اشک‌هایی که ریخته شد، گفتند که یاد ماند‌گارش همواره با ما خواهد بود. دلم گرفته... دلم روشن است که در جهان برین با مهربانان خواهد بود چه که او مهربان بود. با مردم، با طبیعت و با تمام آفریده‌ها مگر نه اینکه خود فرموده «هَلْ جَزَاَ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»

۸ خرداد ۱۴۰۲

\_\_\_\_\_

## برای دوستی که پرواز کرد

اصغر بازرگانی، فعال اجتماعی

سخن گفتن درباره‌ی دوستانی که ناگفته و ناخوسته، تنهای‌ات می‌گذارند کار دشواری است و بی‌شک در توان من نیست توصیف این مرد که دوستی را چنان نقش و رنگی ساده‌بشیدها بود که همواره مرا به حیرت و حسرت وا گذاشته‌است!

مردی که هوای آزاد زیستن داشت و در پی عدالت و انسان‌دوستی بود. دوستی که غریب و آشنایی برای کین‌ورزی و مخاصمه‌نمی‌شناخت و گویی با تمام مردمان این سرزمین مراوده داشت. کین‌ورزی و هجمه‌ی دیگران را به سادگی و با شوخ‌طبعی و ملایمت، تبدیل به صلح و رواداری می‌نمود.

گاه‌گاه اگر مجبور به انتخابی مغایر با علایق و خواست‌های دوست و آشنایی بود، انتخاب دیگران را نیز در زمینه‌ی مناقشات سیاسی و فکری حرمت می‌نهاد، البته نه از سر لطف، بلکه انتخاب هر اندیشه و مرامی را حقّ‌اولیه‌ی هر انسانی می‌دانست.

زندگی را عشق می‌ورزید، شادی را فریاد می‌زد و آرامش را تسری می‌داد بر فراز دماوند و سینه‌ی علم‌کوه و در سیاه‌چاله‌های گوهردشت و اوین!

از تجربه‌های سخت و آزارنده، ساز سیاه‌بختی نمی‌نواخت و آرزوها و خواست‌های انسانی خویشتن و هم‌راهان و هموطنانش را نیز به تماشا می‌نشست، خود را ملزم و متعهد برای تلاش در راه آزادی و آبادانی این سرزمین می‌دانست.

مربی سختکوشی که شاگردان کم‌سن و سالش را چون دوستی همراهی می‌کرد و دستیابی به مدال‌های ریز و درشت را برای این ورزشکاران میسر می‌نمود.

مربی عزیزیی که نه تنها برای آموزش، درهمی دریافت نمی‌کرد بلکه شاگردانش را با جایزه‌های ریز و درشت خوشحال و علاقمند به پیشرفت می‌کرد.

کوه‌نوردی که ناخوسته مجبور به شب‌مانی بدون چادر و کیسه خواب بر فراز قله‌ی سالمانی شد و به گفته‌ی خود ایشان تنها نه در آرزوی دیدار دوباره با فرزندان و همشهریان بود که توان تحمل سرمای جاسنوز از نفع ۷۰۰۰ متری را به ایشان داد تا بر آمدن دوباره‌ی خورشید را به انتظار بنشیند و بازار گشت به بیس کمپ، اتفاقی استثنایی را رقم‌بزند.

اکنون که به لطف دوستان فرصتی فراهم شد برای روایتی کوتاه و ناتمام، از مردی که نه فقط تحمل بی‌ادبی‌ها و گفته‌های نابخردانه‌ی دیگران را داشت بل مجلس را چنان سرشار از خنده و شادی می‌ساخت که گویی دوستی را هیچ‌گاه پایانی نیست!

دوستی که ذهن و جانم رفتن‌اش را نمی‌پذیرد و هر روز منتظرم که به کوهی و دشتی و خیابانی دوباره ایشان را ملاقات کنم و صدای همیشه شادی‌بخش و دلگرمی‌دهنده‌اش را بشنوم...

بدرودی دوستی که دیگر تکرار نمی‌شوی، بدرود!

## هیچ‌نگو

عنایت رحمانی، پژوهشگر و کارشناس ارشد حوزه‌ی مطبوعات

سیدحمید صدیقیان

مرد کوه و دشت و جنگل

مرد فرهنگ و ادب

مرد شعر و موسیقی و هنرهای مختلف

مرد ایمان و اخلاص

مرد رفاقت و مردانگی

مرد راستی و پاکی و صداقت

مرد علم و دانش و پژوهش

مرد تاریخ و جغرافیا

مرد دیروز و امروز و فردا

چه بگویم؟

چه بنویسم؟

از لبخند شیرین برلبش بگویم که دل‌های هر آن‌که را که می‌دید می‌ریود؟ از آوا و سخنان پرمهر و آهنگین‌اش بگویم که شنونده را جذب می‌کرد؟

چه بگویم؟

چه بنویسم؟

از دل مهربانش بگویم که برای هر انسان همنونع ، برای هر جاندار طبیعت ، برای هر پدیده‌ی روی کره‌ی خاکی می‌تپید؟ از سرودها و ترانه‌های مدامش بگویم که در هر فرصت هر چند کوتاه فضای جمع را می‌شکفت و می‌گشود و غم و اندوه از دل شنوندگانی زدود؟

چه بگویم؟

چه بنویسم؟

از مردانگی و جوانمردی‌اش بگویم که در دیوارویی بادوست و غیر دوست جلوه‌می‌نمود؟ از اراده‌ی پولادین‌اش بگویم که در کوره راه‌های دشوار زندگی طی سالیان همچنان قوی بود و قوی ماند و کوچک‌ترین خلل و تزلزلی را به خود نپذیرفت؟

از عشق پاک و زلال‌اش به انسان‌ها، به طبیعت، به هستی، به صداقت و راستی، به فتوت و جوانمردی، به هنر و فرهنگ، به ورزش و توانایی، به کوه و دشت و رودخانه و آبخار و دریا، به گل و گیاه و دار و درخت و موجود زنده و بی‌جان، به آسمان و ماه و خورشید و ستارگان‌اش، وووو؟

چه بگویم

چه بنویسم

از پایمردی و نستوهی‌اش در جای جای زندگی شصت و چند ساله‌اش!

از وفای به عهدش در کوران‌های رسالت و مسئولیت اجتماعی‌اش!

از تاوان‌های سخت و جانفرسا در راه استواری بر عقیده و باورش!

از صراحت کلام و دقت اندیشه در پژوهش و داوری پیرامون حقایق اجتماعی و تاریخی شهر و دیارش و سرزمین مادری‌اش!؟

از شکیبایی‌اش در قبال ناهم‌رسانی‌ها! از مهربانی‌اش در قبال دوستان و رفیقان! از فروتنی بی‌بدلی‌اش در قبال هم‌راهان کورده‌های پر پیچ و خم و دشوار زندگی که گاهی چنان خود را کوچک می‌شمرد تا هم پای مبتدی‌ترین هم‌راهان باشد.

چه بگویم

چه بنویسم

از مهارت مثال‌زدنی‌اش در تحلیل جریان‌ات و وقایع و تحولات اجتماعی تادآوری عادلانه‌اش در ارزیابی نقش آفرینان و شخصیت‌های موثر در تحولات تاریخ معاصر و قدیم!

چه بگویم

چه بنویسم

از دقت استادانه‌اش در چیدمان واژه‌ها و عبارات و جملات هنگام نگارش متون عادی و ادبی و فرهنگی و تاریخی تا نگارش و گویش ساده و روان و قابل فهم برای همه‌ی خوانندگان و شنوندگان مخاطب‌اش. آری این سوال همچنان در ذهن نگارنده و شاید هر آن که با او آشنا بود تکرار می‌شود: که چه بگویم! چه بنویسم!

### \_\_\_\_\_

## از کوچه‌به‌خیابان آمدم

محسن اسکندریون، کنشگر فرهنگی واجتماعی

دوران نوجوانی ما مصادف بود با جوانی مرحوم سید حمید صدیقیان. من با برادرش سید مجید هم سن بودم. اولین تشکل ما با بچه‌های کوچه‌با باند عقرب شکل گرفت. با شعار:

این است شعار عقرب

وحشت و قتل و غارت

هر کدام یک تفنگ بادی داشتیم و پرنده‌ای از بالای سرما، سالم رد نمی‌شد، حتی گریه‌های کوچک هم از دست ما امنیت نداشتند. اوایل ۵۷ بود ما پانزده ساله بودیم و سید حمید یک جوان بیست ساله. او دانشجوی دانشگاه تبریز بود و مرحوم برادر بزرگ من هم دانشجوی دانشگاه تهران. با شکل‌گیری اعتراضات سال ۵۷ جمع ما نیز جنب و جوش دیگری گرفت. به اقتضای زمان فعالیت‌های خود آزاری و دیگر آزاری ما جای خود را به کتاب و نشریه و... داد. با تنوع و تکثر افکار و گرایش‌های مختلف مواجه شدیم و بازی و فعالیت‌های مانیز متحول شد. از کوچه‌به‌خیابان آمدم و البته یک دهه از عمر ما گذشت و زمانه زیر رو شد.

# نمایشگاہ آثار ہنر

سید حمید صدیقیان با تو باش آملین  
در گاہوں پرورش فکری کودکان و نوجوانان مرکز علوم و نجوم زنجان





# بزرگترین پروژه ترافیکی شهر زنجان کلنگ‌زنی شد

بزرگترین پروژه شهر زنجان خواهد بود که در همین راستا شهرداری کار عظیمی در پیش رود. شهردار زنجان با اشاره به اینکه اجرای طرح های تقاطع های غیر همسطح در این محور موجب حل مشکلات ترافیکی در مسیر آرامستان و مسکن های ملی خواهد شد، اضافه کرد: اجرای این طرح ها معضل ترافیک در این محور را تا سال ها حل می کند.

شهردار زنجان با بیان اینکه شهر داری زنجان در سال گذشته با اقدامات مختلف خدمات شهری، تاحدودی رضایت مردم کسب کرد، ادامه داد: مدیریت شهری از ابتدای سال جاری کار و تلاش خود را آغاز کرد، اهداف و راهبردهای تعیین شده شورای اسلامی شهر زنجان را مورد توجه قرار داد.

علیرضا فیروزفر افزود: یکی از این راهبردها حل مشکل ترافیکی شهر زنجان است که در این راستا بزرگترین پروژه تاریخ شهری زنجان به لحاظ حجم ریال رقم خورد.

وی اضافه کرد: با احداث تقاطع های غیر هم سطح، اصلاح هندسی محور شهیدان کریمی از سه راه امجدیه تا خروجی شهر تقاطع تعیین را در بر می گیرد که پروژه از اهمیت بالایی برخوردار است. در صورت عدم اجرای این پروژه در این منطقه تردد در این مسیر با دشواری هایی مواجه می شد که توسعه ای منطقه مسیر پر تردد تری را رقم خواهد زد.

وی ابراز امیدواری کرد: با ساماندهی جامع این منطقه شاهد یک خدمت رسانی بزرگ در این مسیر خواهیم بود و همچنین با اصلاح زنجانرود نیز معضل بزرگ کنونی یعنی ورود فاضلاب شهری زنجان حذف خواهد شد. امیدواریم با این اقدامات شاهد توسعه و پیشرفت شهر باشیم.

## هدف قرارگاه خاتمه خدمت به مردم است

در این مراسم رضا مقیسه جانشین مدیر پروژه قرارگاه سازندگی خاتم الانبیا(ص) گفت: هدف قرارگاه خاتمه خدمت به مردم است. امروز با افتخار این مجموعه در خدمت مردم شهید پرور است و امیدواریم این پروژه با دقت و سرعت اجرایی شود.

وی افزود: در مراسم کلنگ‌زنی بزرگترین پروژه شهر زنجان گفت: با رشد و توسعه روز افزون جمعیت ملزم به توسعه شهر هستیم، در حال حاضر ترافیک مشکلات بسیاری برای مردم دارد.

مقیسه اظهار کرد: قطعا اگر این پروژهها و معابر ساخته نشود مشکلات متعددی در دراز مدت خواهد داشت و موجب قفل شدن معابر خواهد داشت.

مقیسه با اشاره به اینکه ساخت پروژههای شهری از طرف قرارگاه خاتم برای کمک به عمران و آبادی است، گفت: اجرای این پروژهها دارای انتفاع عمومی است و برای رفاه مردم شهر برنامه ریزی و عملیاتی می شود.

## مجموع هزینه احداث تقاطع های هم سطح ۹۰۷ میلیارد تومان و ۹۰ میلیارد تومان

گفتنی است قرارداد احداث تقاطع های غیر هم سطح و اصلاح هندسی محور شهیدان کریمی و ساماندهی و اصلاح زنجانرود با قرارگاه خاتم الانبیا(ص) در حضور اعضای شورای اسلامی شهر زنجان به امضای شهردار زنجان و فرمانده قرارگاه خاتم الانبیا(ص) رسیده است.

این پروژه یکی از پروژههای بزرگ استان است که به اذعان اعضای شورای شهر در تاریخ شهر زنجان سابقه نداشته است. مجموع هزینه احداث تقاطع های هم سطح ۹۰۷ میلیارد تومان و ۹۰ میلیارد تومان نیز برای ساماندهی و اصلاح زنجان رود خواهد بود.

این هزینه ها به صورت تجمع برای طراحی و ساخت تقاطع های غیر هم سطح و اصلاح هندسی محور شهیدان کریمی و ساماندهی و اصلاح زنجان رود ۹۹۷ میلیارد تومان خواهد بود. همچنین بنا است تا ۷۰ درصد این قرارداد به صورت غیر نقدی و ۳۰ درصد به شکل نقدی پرداخت شود.



همزمان با سوم خرداد سالروز آزادمازی خرمشهر، عملیات احداث بزرگترین پروژه تاریخ شهر زنجان در احداث تقاطع های غیر هم سطح بلوار شهیدان کریمی با محوریت قرارگاه خاتم الانبیا به مبلغ حدود یک هزار میلیارد تومان در غرب شهر زنجان آغاز شد.

به گزارش همدلی زنجان، این مراسم با حضور استاندار زنجان، شهردار زنجان و مقامات استانی برگزار شد. در این مراسم استاندار زنجان کلنگ زنی این پروژه بزرگ را اقدامی تاریخی و مهم برشمرد و گفت: یکی از راهبردهای مهم توسعه شهری در زنجان توجه به غرب شهر بوده که این پروژه می تواند تکمیل کننده سیاست های توسعه شهری در غرب زنجان باشد این پروژه مهم در جهت برقراری ایجاد تعادل بین غرب و شرق زنجان است.

محسن افشارچی با بیان اینکه فرودگاه زنجان در غرب شهر واقع شده است، تاکید کرد: افزایش تمرکز هادر منطقه غرب شهر به رونق منطقه کمک خواهد کرد. ایجاد منطقه ویژه اقتصادی، شرکت های دانش بنیان و تعدادی از واحدهای نهضت ملی مسکن در این منطقه قرار گرفته که تردها را به مراتب افزایش خواهد داد.

وی با بیان اینکه با ایجاد کمربندی در این منطقه گره ترافیکی این منطقه برطرف خواهد شد، اظهار داشت: این اتفاق بسیار مهمی است و کلنگ پروژه به طور قطع آثار و نتایج مثبتی آن را در چند سال آینده نشان خواهد داد.

استاندار زنجان با تقدیر از خدمات شهردار و شورای شهر زنجان مبنی بر رعایت استانداردها در قراردادهای شهری ابراز امیدواری کرد که همین روند فعلی نیز در دوره های بعدی ادامه یابد. وی بر ضرورت توجه جدی مسئولان در راستای برطرف کردن مشکلات مردم تاکید کرد و گفت: امیدواریم با تسریع در پروژه های شهری شاهد پویایی روز افزون این شهر باشیم.

## بزرگترین پروژه شهری تاریخ زنجان

علیرضا فیروزفر، شهردار زنجان نیز در این مراسم، گفت: این پروژه بزرگترین پروژه شهری تاریخ زنجان محسوب می شود که عملیات اجرایی آن از امروز رسماً آغاز می شود.

وی با اشاره به انعقاد تفاهم نامه با قرارگاه خاتم الانبیا برای اصلاح محور شهیدان کریمی و ساخت تقاطع های غیر هم سطح و اصلاح هندسی تقاطع ها و همچنین ساماندهی زنجانرود، اظهار کرد: مبلغ قرارداد ساخت این پروژهها در حدود یک هزار میلیارد تومان خواهد بود که ۹۰ میلیارد تومان نیز برای ساماندهی زنجانرود اختصاص خواهد یافت، اضافه کرد: قطعا اجرای این پروژهها موجب امیدبخشی در شهر خواهد شد.

وی با تشریح اقدامات شهرداری در دو سال گذشته گفت: بنده از اواخر سال ۱۴۰۰ وارد شهرداری زنجان شده و توفیق خدمت رسانی به مردم شهر زنجان را دارم که خوشبختانه با همراهی اعضای شورای شهر اتفاقات خوبی رخ داده است.

شهردار زنجان با اشاره به رشد بیش از دو برابری بودجه شهرداری زنجان در سال ۱۴۰۱ نسبت به سال ۱۴۰۰ افزود: خوشبختانه این بودجه محقق شد و در همین راستا بودجه سال جاری هم با رشدی سابقه به مبلغ ۲ هزار و ۶۱۹ میلیارد تومان مصوب شد که سهم بودجه جاری با ۳۹ درصد یک هزار میلیارد تومان و سهم بودجه عمرانی با ۶۱ درصد به مبلغ یک هزار و ۶۰۰ میلیارد تومان است. وی با اشاره به اینکه در بحث پروژه های عمرانی نیز شاهد تحقق وعده های شهرداری بودیم، افزود: از جمله این پروژهها پروژه بزرگ سبزه میدان و بازگشایی محور یادگان بود.

فیروزفر با اشاره به اینکه امسال نیز برنامه برای اصلاح محور شهیدان کریمی و ساخت و اصلاح تقاطع ها به صورت هم سطح و غیر هم سطح و ساماندهی زنجانرود گفت: این پروژهها در واقع

## با ۱۱.۵ میلیارد تومان اعتبار؛ گذرگردشگری «اشراق» زنجان افتتاح شد

شهر زنجان، ۶ ماه از سال برای استفاده شهروندان قابل استفاده بوده و عملاً در ۶ ماه دیگر، خانواده ها به علت آب و هوای سرد از این فضا نمی توانند بهره مند شوند از این رو با تجهیز محل به گرماتاب و گازرسانی با همکاری مطلوب و قابل تقدیر شرکت گاز، اقدامات لازم برای استفاده در طول سال برای خانواده ها فراهم شد.

فیروزفر گذر گردشگری ملت (نخستین گذر گردشگری شهر زنجان واقع در خیابان شهید قره جلو و نزدیک پارک ملت که اسفندماه سال ۱۴۰۱ افتتاح شد) را محیطی جنگلی و بسیار زیبا دانست که با کف سازی، ایجاد مسیر چوبی، آلاچیق ها، میزهای شطرنج، المان های جدید نوری و تاپیاری، نورپردازی جدید و فوق العاده و غرفه های عرضه مواد غذایی تجهیز شده است.

شهردار زنجان طول در نظر گرفته شده برای گذر گردشگری اشراق و ملت را به ترتیب ۳۰۰ متر مربع و ۴۵۰ متر مربع اعلام کرد و با اشاره به برنامه جانبی اتخاذ شده برای اتصال این دو گذر گردشگری گفت: تمامی مسیر ۳۰۰ متری گذر گردشگری اشراق که از ورودی بلوار اشراق از سمت صداوسیما زنجان آغاز و تا انتهای این مسیر با ایجاد فضای سبزه نورپردازی و آسفالت ریزی بهینه سازی شده و بنا داریم در قالب برنامه توسعه ای این دو گذر به یکدیگر متصل شوند.

این مسئول یکی از اولویت های شهرداری زنجان را ایجاد نشاط و شادابی در جامعه عنوان کرد و گفت: گذر گردشگری ملت و اشراق نیز در این راستا افتتاح شد که به صورت پارک چهار فصل فعالیت خواهد کرد.

شهردار زنجان در پایان از دست اندرکاران هر دو پروژه (گذرهای گردشگری ملت و اشراق) قدر دانی کرد.

گفتنی است سه تفرجگاه و گذرگاه اجتماعی در شهر زنجان (گذر گردشگری پارک ملت، گذر گردشگری اشراق روبروی صداوسیما و گذر سبز گردشگری پارک رجایی) توسط شهرداری زنجان در دستور کار بوده که سومین مورد آن یعنی گذر گردشگری پارک رجایی در دست اجرا است.

برگرفته از پایگاه خبری صدای زنجان - لیلیا محمدی



همزمان با ولادت امام رضاع) و با اعتبار ۱۱.۵ میلیارد تومان، گذر گردشگری «اشراق» واقع در ابتدای بلوار اشراق، جنب صداوسیما مرکز زنجان، به عنوان دومین گذر شهر زنجان افتتاح شد.

همزمان با ولادت امام رضاع) و با اعتبار ۱۱.۵ میلیارد تومان، گذر گردشگری «اشراق» واقع در ابتدای بلوار اشراق، جنب صداوسیما مرکز زنجان، به عنوان دومین گذر شهر زنجان افتتاح شد.

علیرضا فیروزفر، شهردار زنجان در آیین افتتاح گذر گردشگری «اشراق» شهر زنجان گفت که؛ در زمان حاضر شهر زنجان در زمینه کارهای عمرانی و نیز اجرای برنامه های متعدد فرهنگی به یک محیط پویا تبدیل شده است.

این مسئول حضور مدیریت شهری زنجان در رویداد تعالی حکمرانی شهری را مهم عنوان کرد و گفت: این رویداد با حضور شهرداری های ۱۲ شهر از جمله تهران، مشهد، ارومیه، بندرعباس، تبریز و غیره برگزار شد که برنامه زنجان با عنوان ارائه طرح تحولی مبنی بر تحقق مدیریت یکپارچه شهری مورد توجه قرار گرفت.

شهردار زنجان با اشاره به مورد توجه قرار گرفتن عملکرد شهرداری زنجان در وزارت کشور عنوان کرد: برگزیده شدن زنجان به عنوان سومین شهرداری در حیطه تعالی حکمرانی شهری، موجب ترغیب عوامل برای پیگیری برنامه ها با هدف حل مسائل کلان شهری شامل محیط زیست، گردشگری، مشارکت در تنظیم بازار از طریق راه اندازی بازارچه های شهری، ادامه نهضت آسفالت ریزی و ترمیم معابر و ایجاد و توسعه تفرجگاه های می شود.

شهردار زنجان با اشاره به افتتاح گذرگاه اشراق زنجان همزمان با شب تولد امام رضاع) گفت: پیمانکار و بهره بردار طرح مورد نظر مشخص و در این پروژه ۱۴ غرفه غذایی در نظر گرفته شده است. این طرح برگرفته از طرح های شاخص شهری تهران از جمله باغ همایون و استاد معین و غیره بوده که با ادغام ایده های خلاقانه و با کیفیت، طراحی و اجرا شده است.

شهردار زنجان دائمی و قابل استفاده بودن گذر گردشگری اشراق را از ویژگی های قابل توجه این پروژه دانست و افزود: با توجه به وضعیت اقلیمی و آب و هوایی

### مدیر محترم و معلمان دلسوز دبستان ادیبان فرزانه

نیمکت های چوبی بیشتر از درختان سرسبز جنگل میوه می دهند وقتی که ریشه در نگاه معلم داشته باشی  
نمرات چیزی به جز دانش نیست. معلمان عزیز به خاطر تمام زحمات شما سپاسگزاریم

نجاری

### مدیر محترم و دبیران دلسوز دبیرستان اندیشمندان فرزانه

نیمکت های چوبی بیشتر از درختان سرسبز جنگل میوه می دهند وقتی که ریشه در نگاه معلم داشته باشی  
نمرات چیزی به جز دانش نیست. معلمان عزیز به خاطر تمام زحمات شما سپاسگزاریم

نجاری